

## دیسپوزیٹیفِ فوکو و شهر<sup>۱</sup>

نویسنده: جان پلاگر<sup>۲</sup>

مترجم: رضا بصیری مزدهی

### چکیده

نقش برنامه‌ریزی شهری<sup>۳</sup> در «زیست‌سیاست»<sup>۴</sup>، دل‌مشغولی میشل فوکو بود. با این حال، تنها شمار محدودی از مولفان بر نقش حیاتی «دیسپوزیٹیف»<sup>۵</sup> در اندیشه فوکو پیرامون فضا و انضباط<sup>۶</sup> تأکید می‌کنند. نوشتار پیش رو، بر کلی به نام دیسپوزیٹیف در مقام الگویی برای فهم برنامه‌ریزی شهری تأکید دارد و از این رهگذر، به یکی از دست‌مایه‌های اصلی فوکو (شکل‌گیری نیروهای منضبط‌کننده<sup>۷</sup> به میانجی روابط قدرت، دانش و فضا<sup>۸</sup>) می‌پردازد. این نوشتار، دیسپوزیٹیف را هم در معنای مقوله‌ای خاص، و هم نظر به استفاده متداولش، می‌کاود و با نگاهی دقیق به نوشته‌های فوکو در خصوص «شهر سالم»<sup>۹</sup> و «پنایتیکون»<sup>۱۰</sup>، فهم وی از دیسپوزیٹیف را نمایان می‌سازد.

### کلمات کلیدی

دیسپوزیٹیف، فوکو، فضا، امر اجتماعی<sup>۱۱</sup>، برنامه‌ریزی شهری

.....

میسل فوکو، یکی از نخستین اندیشمندان بود که شهرها در آغاز قرن ۱۷ را در قامت مکانی برای تحدید منحرفان<sup>۱۲</sup> به شکل بستری کردن در بیمارستان‌ها و یا حبس در زندان‌ها می‌دید (Foucault, 1977, 2003) و مطالعات وی، مشمول بررسی نقش برنامه‌ریزی شهری در این کنترل زیست‌سیاستی<sup>۱۳</sup> (کنترل سیاسی بدن) است. از زمانی که فوکو درباره چنین کنترلی نوشت، چندین مؤلف دیگر (Hegna, 1998; Philo, 2000) نیز از این دیدگاه زیست‌سیاستی برای مطالعه برنامه‌ریزی شهری استفاده کرده‌اند. برخی محققین (Gromark, 1987; Rabinow, 1989) در نگرش‌شان به برنامه‌ریزی شهری و معماری، ملهم از دیدگاه فضایی فوکو بودند و ملاحظه‌شان بر این بود که برنامه‌ریزی شهری و معماری، از طریق تولید یک فضای منضبط‌کننده، شکل‌دهنده‌ی یک آپاراتوس به‌هنجارسازی<sup>۱۴</sup> هستند و در این راه، از نمودارها<sup>۱۵</sup> و نگاه خیره<sup>۱۶</sup> به‌عنوان ادوات دخیل در نظم‌دهی فضایی هدفمند زندگی روزمره، استفاده می‌کنند. اکنون، ادبیات محکم و قابل‌اعتنایی در خصوص «وجه تاریک» قدرت برنامه‌ریزی<sup>۱۷</sup> از قبیل مواردی چون جدایی‌گزینی قومیتی<sup>۱۸</sup> (Yiftachel, 1996) و دستکاری آرا و افکار<sup>۱۹</sup> (Flyvbjerg, 1991) وجود دارد. خوانش دیگری از تأملات فوکو درباره فضا بر دگرفضاها<sup>۲۰</sup>، فضاهای برآمده از غیریت<sup>۲۱</sup> (Soja, 1996; Hetherington, 1997; Genocchio, 1996; see, for example) و آگونیسیم<sup>۲۲</sup> (Gunder, 2003; Hillier, 2002, 2003; Wennam, 2003) تمرکز دارد.

در این میان، تنها محدودی از مولفان بر نقش حیاتی دیسپوزیٹیف در اندیشه فوکو پیرامون فضا (Deleuze, 1988) و اینکه چگونه نوشته‌های او در باب دیسپوزیٹیف می‌تواند فهم ما از نقش فضایی‌شدن<sup>۲۳</sup> در سیاست و برنامه‌ریزی شهری<sup>۲۴</sup> را غنا بخشد، تأکید کرده‌اند (Ploger, 2002; Huxley, 2006; Brenner, 1994). نوشتار حاضر نشان خواهد داد که فهم فوکو از دیسپوزیٹیف، اهمیتی حیاتی برای برنامه‌ریزی شهری دارد.

برنامه‌ریزی شهری با چند پروبلماتیک دیسپوزیٹیف مرتبط است. نخست، برنامه‌ریزی شهری، به ارتباط میان «امر بیان‌شده»<sup>۲۵</sup> (گفتمان<sup>۲۶</sup>) و «امر رویت‌پذیر»<sup>۲۷</sup> (امر مادی<sup>۲۸</sup>/غیرگفتمانی) می‌پردازد. دوم، برنامه‌ریزی شهری، وفق روابط و ارتباطات میان «امر گفته‌شده» (برنامه‌ها، متون، مراوده/ارتباط)<sup>۲۹</sup> و «امر

ناگفته» (استراتژی‌ها، نیات/مقاصد معطوف به تأثیرات و عواطف، تبعیض‌ها و تعصبات و ...)؛<sup>۳۰</sup> از پیش تعیین شده و از پیش مقرر است. سوّم، برنامه‌ریزی شهری، نظر به فعالیت عمومی‌اش، حقیقتاً وابسته به روابط میان مجموعه‌ای از گفتمان‌های زیست‌شده، گفتمان‌های نهادینه شده، و گفتمان‌های معمارانه<sup>۳۱</sup> (که جملگی ابعاد فضایی شدن «باهم‌زندگی کردن» یک جمعیت هستند) از یک سو، و تصمیمات تنظیم‌گر برنامه‌ریزی<sup>۳۲</sup> (برنامه‌ها)، گزاره‌های علمی<sup>۳۳</sup> (در خصوص تأثیرات «چیزها/اشیاء» و عواطف و حال‌مایه برآمده از آنها)، و به‌ویژه، نهادینه کردن فرایند برنامه‌ریزی مشارکتی عمومی، از سویی دیگر است.

تأکید نوشتار پیش رو، بر مولد بودن و زاینده‌گی دیسپوزیتیف به‌مثابه یک کل، و در قامت الگویی برای برنامه‌ریزی شهری، است (see Huxley, 2006; Osborne and Rose, 1999, 2004; but also Joyce, 2003; Rabinow, 1989). هدف، استفاده از متون خود فوکو در خصوص دیسپوزیتیف شهری<sup>۳۴</sup> به‌عنوان هسته اصلی بحث حاضر است.

اکثر مفسران، اصطلاح دیسپوزیتیف را دال بر مضمونی فنی<sup>۳۵</sup> می‌دانند و ترجمه انگلیسی آن یعنی «آپاراتوس» را ترجیح می‌دهند. با این وجود، استدلال این نوشتار بر آنست که اصطلاح دیسپوزیتیف، باید در ارتباط نزدیک با یکی از دستمایه‌های کلان فوکو در نظر گرفته شود؛ شکل‌گیری نیروهای منضبط‌کننده به‌میانجی روابط قدرت، دانش و فضا؛ که در آن و نزد فوکو، فضا نقش فعالی دارد.

از طریق شهر بود که جوامع، ایده‌هایی را درباره نحوه منضبط کردن زندگی از مجرای فضا شکل دادند. این مهم تا حدی، تابع تجارب پزشکی معطوف به بیمارهای غیرقابل‌کنترلی بود که شهرها را تهدید می‌کردند. حکومت‌ها فهمیدند که اشکال زیست‌سیاست (بر اساس تکنیک‌هایی همچون نظارت، ثبت، طبقه‌بندی، تفکیک و جداسازی ساکنین<sup>۳۶</sup> و در صورت لزوم، طرد از فضا<sup>۳۷</sup>)، کنترل شیوع و پخش بیماری‌ها در سطح شهر را امکان‌پذیر می‌سازد. بنابراین، شهرهای اروپایی وفق همین اصول یا همین طرز فکر ساخته شدند که به چشم‌گیرترین شکل ممکن در پروژه‌های بزرگ بهداشتی از دهه ۱۸۲۰ در فرانسه و از حدود ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۰ در اسکانندیناوی قابل‌مشاهده است. معماران و شهرسازان، از مجرای شهرها، قدرت اجتماعی فضا و به‌ویژه نیروهای به‌هنجارسازش<sup>۳۸</sup> را به رسمیت شناختند. بدین‌ترتیب، علاقه‌ای خاص به اخلاق ناشی از فضای سازماندهی شده<sup>۳۹</sup> به وجود آمد. شهر بدل به آزمایشگاهی برای جامعه منضبط‌کننده‌ی نوظهور شد که دلوز آن را «جامعه کنترلی»<sup>۴۰</sup> (Deleuze, 1995) می‌نامد.

گرچه شهرها و جوامع، پتاسیل‌های قدرت فضا برای اعمال انضباط، نظم و کنترل را دیدند یا تجربه کردند، اما پرسش اینست که فضا، چگونه کار می‌کند، به‌چه‌نحوی تأثیر گذاشته و جلوه‌گر می‌شود یا احوالات و عواطف خاصی را تولید می‌کند؟ چه چیز در مابین تجلیات (نمادین) فضایی<sup>۴۱</sup> و تأثیر (جلوه) فضا<sup>۴۲</sup> قابل طرح است؟ نشانه‌شناسان می‌گویند، فضا یک متن<sup>۴۳</sup> است که باید خوانده شود (Barthes, 1999). نظریه‌پردازان معماری می‌گویند، معماری [یا فضا]، دانسته و آگاهانه<sup>۴۴</sup> [با نیت و قصد قبلی] است. در هر دو مورد، فضا، تجلیگاه نظامات جمعی برآمده از ارزش‌ها<sup>۴۵</sup> یا مرجع‌های گفتمانی<sup>۴۶</sup> است. نزد فوکو، بازنمایی<sup>۴۷</sup> برابر با زبان یا کلمه<sup>۴۸</sup> نیست [بلکه زبان و کلمات تنها بخشی از بازنمایی‌اند]، چراکه «هیچ وضعیتی بازنمایاننده‌ی منفردی<sup>۴۹</sup> [مثلاً فقط زبان یا کلمات] وجود ندارد» (Colebrook, 1999: 179).<sup>۵۰</sup> اگر گفته‌های مشهور فوکو درباره معماری را بخوانیم، او می‌پذیرد که معماری، ایدئولوژیک و نیز نمادین و آگاهانه است [معماری، بازنمایی ایدئولوژی‌ها و مبتنی بر نیات و مقاصد آگاهانه قبلی است]. گرچه به زعم فوکو، لوکوربوزیه «آگاهانه و با نیت و قصد قبلی» کار می‌کرد (Foucault, 1989: 265)، اما فوکو هرگز نگفت که این نیات حتماً باید در فرم نمادهای فرهنگی زبانی یا سایر علائم و نشانه‌های دلالت‌گر (حاوی معنا)<sup>۵۱</sup> از حیث زبانی درآیند. به نظر می‌رسد، فوکو از اینکه چگونه نمادهای دلالت‌گر/معنادار به پراکسیس بدل می‌شوند، بحثی نمی‌کند؛ اینکه آیا چنین تغییر و تبدیلی، ناخودآگاه و به‌واسطه بدن فرهنگ‌مند شده<sup>۵۲</sup> یا یک حس مکان<sup>۵۳</sup>، زمینه و مبنایی هستی‌شناختی می‌یابد؟ آیا فضا باید مورد تفسیر قرار

گیرد؟ یا ...؟ فوکو حسی دوگانه درباره این بحث دارد (see Foucault, 1980, The Confession of the Flesh). در ادامه، با نگاهی به نوشته‌های فوکو پیرامون شهرگرایی و به‌ویژه با نگاهی به اینکه چگونه تأملات فوکو درباره شهرگرایی، مفهوم دیسپوزیتیف را دربرگرفته و درگیر می‌کند، این دوگانگی مورد بحث قرار می‌گیرد.

نقطه عزیمت اکثر استفاده‌هایی که از آثار فوکو در خصوص فضا می‌شود، نوشته‌های او درباره فضاهای تحدیدکننده و زندان‌گونه (مثلاً تیمارستان و زندان) است. در هر دو مورد زندان و تیمارستان، تأثیر (جلوه) «نگاه خیره» بسیار مهم و حیاتی است. به نظر می‌رسد فوکو بر بدن در قامت هسته فضاهای منضبط‌کننده، و بر حس فرد از فضا- و نه «خواندن» فضا [آنطور که نشانه‌شناسان باور داشتند]- تأکید دارد. اما بدن چگونه قادر به «فهم» فضا در مقام امری هنجاری است که بر کدهای اخلاقی معین یا «قواعد رفتاری»<sup>۶۵</sup> موردانتظاری، دلالت دارد؟ پاسخ مباحثه‌های اخیر که به تبعیت از دلوز مطرح شده، اینست که فضا به‌واسطه ارتباطات، روابط، و هم‌نشست‌هایی<sup>۶۶</sup> که مولد تأثیرات (جلوه‌ها) و احوالات و عواطف هستند، فعال می‌شود (Hillier, 2006). برخی دیگر، از «هستی‌شناسی» «مواجهه و باهم‌بودن [در فضا] بر اساس اصول ارتباط، بسط، و تغییر مداوم» صحبت می‌کنند (Amin and Thrift, 2002: 27). یک پاسخ روشن و بدیهی نزد معماران و شهرسازان به پرسش فوق اینست که فضا، چیزی (something) را بازگشایی می‌کند/ بر آن دلالت می‌کند/ و آن را نمادپردازی می‌کند، و اینکه وقتی صحبت از تأثیر (جلوه) است، صحبت از قادربودن به «خواندن» این علائم، نشانه‌ها یا نمادها است. این خوانش توسط مردمی که فضا را به‌شکل بدنی حس و فهم می‌کنند، رخ می‌دهد؛ جایی که فضاها نزد بدن فرهنگ‌مند شده‌ای که تحت فرهنگ عمیق و بی‌چون‌وچرای جامعه شکل گرفته، قابل‌شناسایی و پذیرفته می‌شوند؛ بدنی اجتماعی شده یا بدنی که به‌شکل شهودی-احساساتی، فهم می‌کند. چنانکه در ادامه می‌آید، فوکو هر نوع هرمنوتیکی که از «معنایی پنهان»<sup>۶۷</sup> دفاع می‌کند یا حامی تک‌معنی برآمده از تفسیر یک سوژه است را به مناقشه کشید و زیر سوال برد. اما او ناتورالیسم خالص<sup>۶۸</sup> (بدن ناب<sup>۶۸</sup>) را نیز مردود می‌داند. بنابراین، استدلال نوشتار حاضر اینست که اصطلاح دیسپوزیتیف فوکو، در نسبت با فضا، بر یک معنای اجتماعی، گفتمانی و «خوانشی»<sup>۶۹</sup> در فضا اتکا دارد، و این همان چیزی است که رابطه‌ای معین میان «فرم‌ها و هنجارها»<sup>۷۰</sup> (Rabinow, 1989) را معقول و پذیرفتنی می‌سازد. با این حال، رخدادها و رخدادوارسازی<sup>۷۱</sup>، نقشی اساسی را در جریان‌های<sup>۷۲</sup> واقع در فضا، سیلان تغییرات<sup>۷۳</sup> رخ داده در فضا، و مجاورت‌های<sup>۷۴</sup> موجود در فضا بازی می‌کنند، و برای خود فوکو مهم بود که تصریح کند: «معمار، قدرتی بر من ندارد» (Foucault, 1984: 247)؛ مردم می‌توانند انتخاب کنند که از فضا، به‌نحو دیگری [غیر از آنچه معمار تعیین کرده] استفاده کنند.

استفاده از فضا، تعاملی میان ذهن و بدن (تاخوردگی<sup>۷۵</sup> ذهن و بدن بر روی هم) است؛ جایی که بازشناسی [فضا]<sup>۷۶</sup> و ادراک [فضا]<sup>۷۷</sup> دخیل هستند. چنانکه هیلی<sup>۷۸</sup> بر (2007: 188) می‌گوید: «معنا، رابطه‌ای<sup>۷۹</sup> است، و از تعامل پویای میان عناصر معنادار در سامانه‌های باز پیچیده<sup>۸۰</sup> ظهور می‌کند». فوکو به معنای مخفی و رازآلود، یا معنای ناخودآگاهی که پنهان در پس پشت کنش‌های کنش‌گران باشد، اعتقادی نداشت، اما وی، متأثر از نیچه، پذیرفت که مردم در متن روابط معنایی بین‌الذهانی عمل می‌کنند (Hjelmar and Germer, 1944)؛ به عبارتی، در متن نظامات جمعی برآمده از دلالت‌گری‌های معنایی<sup>۸۱</sup>. فوکو، همانند هایدگر، پذیرفت که «جهان در قامت یک متن (text) موجودیت دارد؛ جهان در قامت مجموعه‌ای از پیشآمدها و رویدادها موجودیت دارد، و تنها وقتی می‌توان آنها را فهم کرد که به‌عنوان بیان یا تجلی چیزی معنادار در نظر گرفته شوند (p. 94). الهام‌گیری فوکو از نیچه، وی را وا داشت تا از هرمنوتیک نیچه‌ای تبعیت کند، مبنی بر اینکه، «فقط یک دیدگاه یا نقطه‌نظر عینی<sup>۸۲</sup> وجود ندارد، بلکه جهانی از تفاسیر موجود است» (Schmidt and Kristensen, 1986). اما، آیا این نیچه‌گرایی، در مفهوم دیسپوزیتیف او به کار رفته است؟ اگر بله، چرا و چگونه؟

خوانش‌های صورت‌گرفته از دیسپوزیتیف فوکو، اکثراً تقلیل‌گرا هستند، و دیسپوزیتیف را در قامت تلاشی برای تعریف مفهومی عملکردگرایانه<sup>۸۳</sup> می‌بینند؛ عملکرد به‌منزله «واحد بنیادین»<sup>۸۴</sup> (Brenner, 1994: 687). این خوانشی تقلیل‌گرا است که امکان فهم جنبه‌ای منضبط‌کننده و بسامان‌کننده از دیسپوزیتیف را می‌دهد، اما نه

فهمی از منظر مولد و زاینده دیسپوزیتیف. لذا، چنین خوانشی، نوشته‌های فوکو در خصوص دیسپوزیتیف‌های سکسوالیته، جنسیت یا قدرت آنطورکه انجام و اجرا می‌شوند را نادیده می‌گیرد. خوانشی عملکردگرایانه از دیسپوزیتیف، از آنجایی که جنبه‌های زاینده و مولد تفکر فوکو در خصوص دیسپوزیتیف‌ها را نادیده گرفته، و به تفکر وی صرفاً در مقام «استقرار»<sup>۷۵</sup> دیسپوزیتیف به‌عنوان آپاراتوسی منضبط‌کننده<sup>۷۶</sup> ارجاع می‌دهد، جنبه‌های اخلاقی فضای برنامه‌ریزی‌شده<sup>۷۷</sup> و شیوه سیاسی‌شدن<sup>۷۸</sup> و سوژه‌شدن<sup>۷۹</sup> (سوژه قدرت شدن) آن فضا را از دست می‌دهد. اینجاست که ترجمه دیسپوزیتیف به‌عنوان «هم‌نشست» (Valverde, 2007)، بسیار مفیدتر و کمک‌کننده خواهد بود.

گرچه پرنر (1994) می‌تواند در کتاب «مراقبت و تنبیه»<sup>۸۰</sup>، چندین گزاره پیدا کند که به‌نوعی مؤید خوانشی از پناپتیکون به‌منزله آپاراتوسی عملکردگرا برای اعمال نظم و انضباطند (پی‌نوشت ۱)، اما باید گوشزد کنیم که فوکو پناپتیکون را به‌عنوان دیسپوزیتیفی فضایی برای «اصلاح اخلاق»<sup>۸۱</sup> نیز می‌نگریست (Foucault, 1977: 185). یک دیسپوزیتیف (فضایی)، یک بایستگی و الزام عملکردگرایانه نیست، و نکته فوکو اینست که همواره مجموعه‌ای از دیسپوزیتیف‌های اجتماعی-فضایی وجود دارد که از دل آنها، فضایی منضبط‌کننده و نیز اخلاقی منتج می‌شود. «امکان‌ها»<sup>۸۲</sup> یا جلوه‌های فضا، از دل منظومه‌های خاصی از گفته‌ها و ناگفتنی‌ها بروز می‌کنند، و فضا، تنها یک مولفه دخیل در «اعمال اتوریته‌ی به‌هنجار ساز»<sup>۸۳</sup> است (Foucault, 1977: 273). این گفته فوکو چندان کمکی به استدلال پرنر که با عدله وجود «یک هدف غایی» یا «تاکتیک» ذاتی در دیسپوزیتیف درصدد است بگوید فوکو از اصطلاح عملکردگرا<sup>۸۴</sup> به‌منزله «الزامات عملکردگرایانه»<sup>۸۵</sup> (نیازهای عاجل و فوری) استفاده می‌نماید، نمی‌کند (Brenner, 1994: 687). دیسپوزیتیف، یک کثرت<sup>۸۶</sup> است، یک بس‌گانگی<sup>۸۷</sup>. نیات قبلی (مقاصد آگاهانه) در برنامه‌ریزی یا سیاست یا معماری، می‌توانند مبتنی بر اهداف غایی یا تاکتیک‌ها باشند، اما در هر صورت، اثرات (جلوه‌ها) وابسته به تعاملات و برهم‌کنش‌های خاص مابین اوضاع و شرایط مختلف (منظومه‌ها، اتصال و پیوستگی، اشکال روابط، گفتمان‌های دخیل، خوانش‌های<sup>۸۸</sup> دخیل و ...) است. استدلال نوشتار پیش رو اینست که دیسپوزیتیف را به جای عملکردگرایانه، باید زایا/مولد (see Huxley, 2006) خواند یا در قامت اینرسی<sup>۸۹</sup> (شامل «عزم/اراده»<sup>۹۰</sup>) در نظر گرفت، به‌ویژه به خاطر اینکه، دیسپوزیتیف نزد فوکو، شیوه‌ای ممکن از ایجاد یا تولید معناها (دلالت‌گری‌های معنایی) قابل‌رویت و غیرقابل‌رویت<sup>۹۱</sup> دخیل، است. ما باید نحوه فهم فوکو از فضا به‌عنوان امری فعال (active) را به رسمیت بشناسیم؛ فضا به‌عنوان یک دیسپوزیتیف در میان سایر دیسپوزیتیف‌ها.

اهداف نوشتار حاضر را می‌توان در سه مورد خلاصه کرد: (۱) کندوکاوی در مفهوم دیسپوزیتیف به‌مثابه مقوله‌ای خاص، چراکه به نظر می‌رسد ترجمه انگلیسی آن، معنای شخصی فوکو از این مفهوم و معرفت‌شناسی (اجتماعی) اش را کنار می‌گذارد؛ (۲) بحث در خصوص استفاده متداول از دیسپوزیتیف به‌عنوان اصطلاحی «فنی»<sup>۹۲</sup> و اصطلاحی مرتبط با «بدن»، که نظر به مطالعات شخصی فوکو در خصوص شهرگرایی، به نظر وارد و مرتبط می‌رسد؛ و این بحث ما را به سوی هدف سومی سوق می‌دهد، (۳) مثال آوردن از کاربرد دیسپوزیتیف نزد فوکو در قامت چیزی بیش از یک اصطلاح فنی بدنی و فضایی، چنانکه در تلاش وی برای تبیین آنگاه برنامه‌ریزی شهری بر دیسپوزیتیف فضایی در نوشته‌هایش در خصوص «شهر سالم» و «پناپتیکون»، قابل مشاهده است.

### دیسپوزیتیف/آپاراتوس

به نظر می‌رسد گویا آپاراتوس به‌عنوان ترجمه انگلیسی اصطلاح دیسپوزیتیف فوکو، مورد پذیرش عموم واقع شده است. این ترجمه بر معنای فنی مفهوم دیسپوزیتیف تأکید می‌کند، یا چنانکه رابینو<sup>۹۳</sup> (2003: 50) می‌گوید، به «ابزارها و دستگاه‌ها»<sup>۹۴</sup> اشاره دارد. به نظر می‌رسد، منظور رابینو از ابزارها و دستگاه‌ها، «نهاده‌سازی» پراکسیس<sup>۹۵</sup> است، چراکه او درباره «مدیریت اقتصادی» امر اجتماعی، و نیز دستگاهی «که

قصدش، کنترل و مدیریت است»، می‌نویسد. این چیزی است که شاید به شاخص‌ترین شکل ممکن، در قرن ۱۸ دیده می‌شد، جایی که «سیاست سلامت، سیاست آپاراتوس بود»<sup>۹۱</sup> (Rabinow, 2003: 50). در مصاحبه‌ای که از فوکو درباره منظورش از مفهوم دیسپوزیتیف و اینکه در زبان انگلیسی به آپاراتوس ترجمه شده، صریحاً سؤال شد، وی پاسخ داد که دیسپوزیتیف:

«... در وهله نخست، یک مجموعه یا کل (پی‌نوشت ۲) سراسر نامتجانس و ناهمگون است. مشتمل بر گفتمان‌ها، نهادها، فرم‌های معمارانه، تصمیمات انتظام‌بخش و تنظیم‌گر، قوانین، اقدامات اداری-اجرایی، گزاره‌های علمی، گزاره‌های فلسفی، اخلاقی و بشر دوستانه؛ خلاصه آنکه، دیسپوزیتیف به همان اندازه که برآمده از امر گفته‌شده (گفتمانی) است، به همان میزان نیز برخوردار از امر ناگفتنی (غیرگفتمانی) است. این دو توأمان، مؤلفه‌ها و عناصر آپاراتوس (دیسپوزیتیف) هستند. آپاراتوس خودش یک سیستم (پی‌نوشت ۳) است؛ سیستمی از روابطی که میان این مؤلفه‌ها و عناصر برقرار می‌شوند. در وهله دوم، آنچه من تلاش دارم تا در این آپاراتوس شناسایی کنم، دقیقاً ماهیت ارتباطی<sup>۹۲</sup> (پی‌نوشت ۴) است که می‌تواند میان این عناصر نامتجانس وجود داشته باشد. از این رو، یک گفتمان ویژه می‌تواند زمانی نقش برنامه یک مؤسسه/نهاد را داشته باشد، و در زمانی دیگر، می‌تواند در قامت وسیله توجیه یا پنهان کردن پرکتیسی که خودش خاموش می‌ماند، عمل نماید، و یا از طریق گشایش یک حوزه عقلانیت جدید برای آن پرکتیس، در قامت بازتفسیری ثانویه از آن عمل کند». کوتاه سخن آنکه، بین این عناصر و مؤلفه‌ها، چه از نوع گفتمانی و چه غیرگفتمانی، یک جور فعل‌وانفعال وجود دارد؛ فعل‌وانفعالی برآمده از تغییر موضع<sup>۹۳</sup> و جرح‌وتعدیل عملکردها<sup>۹۴</sup>، که البته می‌توانند بسیار متنوع و متغیر باشند. در وهله سوم، فهم من از اصطلاح آپاراتوس (دیسپوزیتیف)، نوعی صورت‌بندی<sup>۹۵</sup> است که عملکرد اصلی‌اش را در یک لحظه تاریخی معین و مفروض که همانا لحظه‌ی پاسخ به یک نیاز فوری و عاجل است، دارد. آپاراتوس (دیسپوزیتیف)، واجد یک عملکرد استراتژیک مسلط است» (Foucault, 1980: 194-195).

در سطور فوق، پاسخ فوکو به شکل تفصیلی آورده شده تا نشان دهد که تقلیل مفهوم دیسپوزیتیف به چیزی شبیه «دستگاه» (device) در یک موضوع نهادی یا سیستم عملکردی، چنانکه برنر (1994) بیان می‌داشت، غیرممکن است. دیسپوزیتیف به مراتب فراتر از اینها است. اگر قرار باشد تا بر کار فوکو در خصوص روابط میان مؤلفه‌ها و عناصر تأکید شود، ترجمه دیسپوزیتیف به «هم‌نشست» (assemblage) (یا در کلام دلوز agencement) می‌تواند بجا و وارد باشد. از منظری دیگر، ترجمه دامارکی «تأسیسات» (installations) می‌تواند بسنده‌ترین ترجمه باشد، چراکه به وجه «فنی» معطوف به نهادینه‌سازی اجتماعی دیسپوزیتیف اشاره دارد (Foucault, 1978). اگر قرار باشد تا بر گفتمان تأکید شود، همچنان به ترجمه دیگری نیاز است. بنابراین، وقتی مترجمان می‌گویند هیچ کلمه معادلی در انگلیسی وجود ندارد و از واژه آپاراتوس استفاده می‌کنند، این ترجمه‌ای تقلیل‌دهنده نسبت به نیت شخصی فوکو برای دربرداشتن هم پرکتیس‌های گفتمانی<sup>۹۶</sup>، روابط کل‌های گفتمانی<sup>۹۷</sup>، و هم نهادینه‌سازی گفتمان‌ها<sup>۹۸</sup> است. بدن منضبط (به انضباط درآمده)<sup>۹۹</sup> ممکن است جلوه‌ای از یک دیسپوزیتیف کاری باشد، اما نمی‌توان این را به یک «امر فنی» یا به امری مرتبط با «آپاراتوس» (دستگاه) که حاکی از عملکردمندی دیسپوزیتیف از حیث بدنی و جسمانی است، تقلیل داد؛ بلکه در اینجا، بیشتر بحث از عادی‌سازی یا «به‌هنجارسازی»<sup>۱۰۰</sup> (Foucault, 2007: 57) است [که امری اخلاقی است و نه فنی].

دیسپوزیتیف می‌تواند حاوی نیروها، تأسیسات و پیکربندی‌های<sup>۱۰۱</sup> مادی، فنی و متنی<sup>۱۰۲</sup> باشد که - در قالب روابط یا منظومه‌هایی معین - قدرت تنظیم‌گری، حکمرانی، کنترل، نهادینه‌سازی یا توانمندکردن یک مؤلفه/عنصر خاص در فضا را به دست می‌آورند. وفق آنچه رابینو می‌گوید، فوکو در حقیقت تأکید می‌کند که آپاراتوس «همواره با مختصات معینی از دانشی که از آن نشأت می‌گیرد، پیوند دارد، اما، به همان میزان، آن

دانش را متأثر، مشروط و مقید می‌سازد. پس آپاراتوس، مرگب است از استراتژی‌های مرتبط با مناسبات و روابط نیروهایی که هم حامی انواعی از دانش هستند و هم توسط همان دانش‌ها، مورد حمایت قرار می‌گیرند (Rabinow, 2003: 53; Foucault, 1980).

با این وجود، رابینو و رُز (2003) عقیده دارند که استفاده فوکو از مفهوم دیسپوزیتیف مشابه با استفاده از آپاراتوس در زبان انگلیسی است و به دستگاه یا تأسیساتی «برای تولید چیزی» می‌ماند؛ «یک ماشین سرهم‌بندی‌شده عجیب و غریب»<sup>۱۰۸</sup> (10: 2003). این دو، به نوشته‌ای از فوکو ارجاع می‌دهند مبنی بر «اینکه، خصلت‌ها یا خصیصه‌های بیولوژیک» در سیاست سلامت<sup>۱۰۹</sup> در قرن ۱۸، باید «از طریق یک آپاراتوس سازمان‌دهی می‌شدند» تا از «بیشینه‌کردن سودمندی آنها، بلکه به‌همان میزان، از انقیاد<sup>۱۱۰</sup>شان» اطمینان حاصل می‌شد. استدلال رابینو و رُز اینست که فوکو خودش گفته «وجه معرف آپاراتوس، گروه‌بندی عناصر نامتجانس در قالب شبکه‌ای مشترک است» (p.10)؛ شبکه‌ای که «مبتنی بر بستری صورت‌بندی‌های گفتمانی عمل می‌کند» (p. 11). این دو، نوشته فوکو درباره دیسپوزیتیف را به موضوع حکومت<sup>۱۱۱</sup>، و «هدایت و مدیریت رفتار»<sup>۱۱۲</sup>، تقلیل می‌دهند، در حالی که، فوکو خودش تأکید می‌کند که دیسپوزیتیف، «صورت [فراگیرتری] از ایستمه» (197: 1980) است [ایستمه یک دیسپوزیتیف گفتمانی است، در حالی که دیسپوزیتیف، امور غیرگفتمانی را نیز شامل می‌شود]. برای مثال، حبس و زندانی شدن، جلوه یا تأثیرش بسی فراتر از این بود که صرفاً یک دستگاه، آپاراتوس یا تأسیساتی برای حبس (فضایی) باشد. طبق آنچه فوکو (195: 1980) می‌گوید، زندان، دیسپوزیتیف اخلاقی‌گری<sup>۱۱۳</sup> را با مدد از این حقیقت که «میان گزاره گفتمانی و امر غیرگفتمانی<sup>۱۱۴</sup>، روابط/مناسبات گفتمانی وجود دارد» (Deleuze, 2004: 49)، در همه جا اشاعه داد (پی‌نوشت ۵). تنها زمانی یک آپاراتوس به پرکتیس‌های دانش‌بنیان<sup>۱۱۵</sup> تبدیل می‌شود که بتواند به یک فناوری اجتماعی<sup>۱۱۶</sup> بدل گردد؛ دستگاهی تنظیم‌گر انتظام‌بخش که به واسطه قانون، مدرسه یا زندانی کردن عمل می‌کند. با مدنظر قراردادن «سرشت ارتباطات»<sup>۱۱۷</sup>، به نظر می‌رسد استدلال‌هایی در دفاع از لحاظ‌کردن وجوه معنایی دیسپوزیتیف و لحاظ‌کردن نقش و اهمیت نظامات دلالت‌گری<sup>۱۱۸</sup> (هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ، و ...) و گفتمان برآمده از فضا و گفتمان درباره فضا وجود دارد.

برای فهم بیشتر مفهوم دیسپوزیتیف می‌توان به ژیل دلوز (1988) رجوع کرد. او این مفهوم را به مفهوم قدرت<sup>۱۱۹</sup> در نوشته‌های فوکو ربط می‌دهد؛ جایی که روابط و مناسبات قدرت، «کنش را وفق کنش شکل می‌دهند». دیسپوزیتیف، یک نیروی گفتمانی یا غیرگفتمانی است که هم از طریق گفتمان‌ها (صحبت کردن، کلمات) و هم از طریق تأسیسات تنظیم‌گر انتظام‌بخش («رویت‌پذیری‌های» دلوز<sup>۱۲۰</sup>)، «در سراسر فضا، پخش می‌شود» (Deleuze, 1988).

دلوز در مقاله کوتاهی با عنوان «دیسپوزیتیف چیست؟»<sup>۱۲۱</sup> (Deleuze, 1992) (پی‌نوشت ۶)، می‌نویسد که فوکو دیسپوزیتیف را در قامت نیروی «نور ساختاردهنده»<sup>۱۲۲</sup> می‌بیند، تا امر رویت‌پذیر و امر رویت‌ناپذیر<sup>۱۲۳</sup> (برای مثال، «آپاراتوس» زندان برای «دیدن، بدون دیده شدن، استفاده می‌شد») را در سراسر فضا توزیع نماید. بدین نحو، دیسپوزیتیف، هم «خطوط»<sup>۱۲۴</sup> نیروها<sup>۱۲۵</sup> و هم «خطوط سوژه شدن»<sup>۱۲۶</sup> است؛ و فرایندهایی (همچون سوژه شدن) را خلق می‌کند که در آنها، «خود»<sup>۱۲۷</sup>، نه دانش است و نه قدرت، بلکه یک فرایند فردیت‌یابی/تفرد<sup>۱۲۸</sup> (Deleuze, 1992: 161) برآمده از انضباط و نظم است. «ما متعلق به آپاراتوس‌های اجتماعی (بخوانید دیسپوزیتیف‌ها) هستیم و در متن آنها کنش می‌ورزیم» (p. 164)؛ در یک فرایند دائمی شدن<sup>۱۲۹</sup> در متن تاریخ در مقام «امر بایگانی‌شده»<sup>۱۳۰</sup> که آنچه ما هستیم (being) را «ترسیم می‌کند»، پیش از آنکه ما در فرایندی بی‌وقفه از فرد شدن<sup>۱۳۱</sup> باشیم. دلوز نتیجه می‌گیرد که «آپاراتوس (بخوانید دیسپوزیتیف) شامل حقایق گفتن (اظهار)، حقایق نور و رویت‌پذیری، حقایق قدرت (نیرو) و حقایق سوژه شدن<sup>۱۳۲</sup> است. حقیقت، فعلیت‌بخشی به خطوطی است که آپاراتوس را تشکیل می‌دهند» (p. 166). نزد دلوز، حقیقت، یک اظهار (گفتن)<sup>۱۳۳</sup> است که موضوع گفتمان‌ها است. حقیقت، دیسپوزیتیفی است که توسط اعتقاد و باور به یک نظام جمعی دلالت‌گری (معنابخشی) شکل گرفته یا به‌مثابه چنین باوری نهادینه می‌شود. حقیقت، فرمی از دستگاه فنی نیست. این قدرت گفتمان، قدرت دانش، و

قدرت حقیقت است که باید از دل بایگانی، علم، اسطوره‌ها یا از دل هرآنچه نزد مردم معنادار است، تغییر شکل یافته و استحاله یابد. گرچه دلوز، «فیزیکیالیسم»<sup>۱۳۴</sup> خام در مفهوم دیسپوزیتیف را رد می‌کند، اما فیزیکیالیته، غالباً «آستانه‌ای از آن چیزی که رویت‌پذیر و قابل بیان (اظهار) است» (p. 167) می‌باشد. زندان، یا مدرسی که برنامه آموزشی مشخصی را تدریس می‌کنند، نمونه‌های از این امر هستند (پی‌نوشت ۷). دلوز خودش مدعی است که «واقعیت اکنون ما، آرایشی از کنترل‌های آشکار و مستمر به خود می‌گیرد» (p. 164). این جامعه کنترلی، هم بر نظارت غیرقابل‌رویت و هم بر نظامات دلالت‌گری‌ها (هنجارها، ارزش‌ها، گفتمان‌ها و ...) متکی است.

اگر نگاهی دقیق به فضا - به‌عنوان جنبه‌ای مهم از فهم دیسپوزیتیف (پی‌نوشت ۸) و به‌عنوان یک آپاراتوس انتظام‌بخش و تنظیم‌گر - ببندازیم، فضا باید در قامت مجرای انتظام‌بخشی و نظم‌دهی به کنش‌ها دیده شود که روابط میان «عناصر» فعال در خود را شکل می‌دهد. با این وجود، نزد فوکو، فضا یک دستگاه یا فن‌آوری جبرباورانه<sup>۱۳۵</sup> نیست. او ترجیح می‌دهد تا فضا را در قامت «سازوبرگ»<sup>۱۳۶</sup> (پی‌نوشت ۹)، «آرایش (چیدمان)»<sup>۱۳۷</sup>، یا به بیانی دیگر، یک دیسپوزیتیف ببیند. وقتی دیسپوزیتیف به روابط و مناسبات عناصر، به یک مجموعه/کل (ensemble)، ترجمه می‌شود، در واقع بخشی از چیزی رابطه‌ای<sup>۱۳۸</sup> از قبیل برنامه‌ریزی شهری است که از طراحی و اُبژه‌های مادی استفاده می‌کند. آپاراتوس در اینجا، مُتضمّن فضایی شدن عرصه اجتماعی کنش<sup>۱۳۹</sup> به واسطه نصب و استقرار مادی‌ها<sup>۱۴۰</sup> در فضای اجتماعی است. با این وجود، مادی‌ها نیز برای آنکه واجد جلوه و تأثیر لازم باشند، باید به برخی از انواع بازنمایی‌ها<sup>۱۴۱</sup> ترجمه و تبدیل گردند.

### اپیستمه، دیسپوزیتیف و هرمنوتیک

نقش اپیستمه (Foucault, 1998a) در کل آثار فوکو، و به طور دقیق در مفهوم‌سازی او از دیسپوزیتیف، بسیار مهم است. اپیستمه، به تعبیری، در میان کلمات و چیزها<sup>۱۴۲</sup>، امر قابل‌بیان و امر رویت‌پذیر<sup>۱۴۳</sup>، امر بازشناسی‌شده و امر تجربه‌شده<sup>۱۴۴</sup> قرار دارد؛ در قامت یک «مادیّت خاموش» (May, 1993: 86) از زندگی، پرکتیس یا عاملیت<sup>۱۴۵</sup>. بدین نحو، دیسپوزیتیف به‌عنوان یک کل، حاوی اپیستمه‌هایی است که، در قالب منظومه‌های مشخص، با «بایگانی‌های» تجربه (بدنی، بازشناسی‌شده)<sup>۱۴۶</sup>، با دانش و آشکال دانش؛ و با امر ناگفته و گفتنی<sup>۱۴۷</sup> مرتبط بوده و بر آنها تأثیر می‌گذارند. در معنای دقیق کلمه، اپیستمه، «شرایط امکان»<sup>۱۴۸</sup> (May, 2006: 44) را شکل می‌دهد؛ اپیستمه تأثیر گذاشته و جلوه‌گر می‌شود و احوالات و عواطفی خاص را تولید می‌کند. فوکو، در قامت یک رهرو نیچه، به جای آنکه صرفاً تلاش کند تا برای اپیستمه‌ی هرمنوتیک «جا یا موقعیت دقیق» تعریف کند یا «معنای دقیق آن» را ارائه دهد، به چگونگی سیرکولاسیون اپیستمه و اینکه چگونه موجب گسست‌ها<sup>۱۴۹</sup> می‌شده، علاقه‌مند بود. دیدگاه تحقیقاتی وی، درباره سیستم‌های از آن خودسازی (اختصاص‌دادن) و تعامل<sup>۱۵۰</sup> بود، علی‌الخصوص درباره آستانه‌های چنین سیستم‌هایی، چراکه آنجا جایی است که می‌توان «دیرینه‌شناسی سکوت/خاموشی»<sup>۱۵۱</sup> (Schmidt and Kristensen, 1986: 54) را بازشناسی کرد؛ که طرد یا پنهان‌سازی «آنچه جنون و دیوانگی»، غیریت<sup>۱۵۲</sup> یا آشکال دانش «خطرناک»<sup>۱۵۳</sup> است، می‌باشد. نزد فوکو، هر گزاره، «رخدادی»<sup>۱۵۴</sup> است که نه زبان<sup>۱۵۵</sup> و نه معنا<sup>۱۵۶</sup> نمی‌توانند حق مطلب را در موردش به طور کامل ادا کنند» (Foucault, 1998a: 308)، و حاوی هم مفصل‌بندی‌های کلمات و هم بازنمایی‌ها و نیز حافظه و معنا است که وفق منظومه‌ها و استراتژی‌های زمانی و مکانی (موقعیتی) معین، تأثیرات و جلوه‌هایی خواهند داشت. تأثیرات (جلوه‌ها) و احوالات (عواطف)، همواره اموری رابطه‌ای هستند.

نزد فوکو، «بایگانی برنامه‌ریزی شهری، همچون بایگانی پزشکی و حکومت، بایگانی نهادینه‌سازی «مجموعه‌ای از قواعد» است که پیدایش یا ناپدیدشدن گزاره‌ها را معین می‌کند» (1998a: 309). از این رو، بایگانی، در قامت یک «صورت‌بندی گفتمانی» دیده می‌شود که حاوی «مجموعه‌ای از پرکتیس‌های مدون در قالب نُسَخ تجویزی» (مثلاً در خصوص درمان) (p. 313) است، یا حاوی «نوعی از گفتن (اظهار)» (p. 314) است که همواره مبتنی بر «مفاهیمی که سازگاری درونی دارند»<sup>۱۵۷</sup> (p. 316) می‌باشد. یک صورت‌بندی گفتمانی همچون

اپیستمه، به منزله «نظامی کنترل شده از تفاوت‌ها و تفرق‌ها»<sup>۱۰۸</sup> (p. 321) دیده می‌شود و این تفاوت‌ها/تفرق‌ها «در نهادها، تکنیک‌ها، رفتارهای جمعی یا فردی، کارکردهای سیاسی، فعالیت‌های علمی، قصه‌های ادبی یا نظروزی‌های تئوریک کاملاً نمود دارد» (p. 324). هر مفهوم و کنشی در «یک مورفولوژی دانش، در سیستم ایجابیت‌ها»<sup>۱۰۹</sup>، و یا در آرایش درونی صورت‌بندی‌های گفتمانی» (p. 325) به سر می‌برد؛ در یک اپیستمه. در این خصوص، فوکو تصریح می‌کند که «آنچه من آپاراتوس (دیسپوزیتیف) می‌نامم، به مراتب از اپیستمه، عام‌تر و کلی‌تر است؛ به عبارتی، اپیستمه یک آپاراتوس (دیسپوزیتیف) گفتمانی خاص است...» (1980: 197). بدین نحو، او نشان می‌دهد که رابطه‌ای نظم‌یافته بر اساس دانش یا گفتمان میان کلمه و شیئ/چیز وجود دارد، و تأثیر یا جلوه «کلی» که مورد بحث است، «عرصه تاریخ واقعی و بالفعلش» است (1998a: 326). آنچه باید دلمشغولش باشیم و به آن پردازیم، همین است.

مفسران و شارحان فوکو معمولاً به این مهم توجه نمی‌کنند که او دیرینه‌شناسی دانش و اپیستمه، و بحثش درباره صورت‌بندی‌های گفتمانی و دیسپوزیتیف را ذیل یک «مضمون عام از شناخت (فهم)»<sup>۱۱۰</sup> (1998a: 331) قرار می‌دهد. دیسپوزیتیف، زایا و مولد است و پیوند ناگسستنی و ماندگاری با مسأله هرمنوتیک<sup>۱۱۱</sup> دارد. آشکار است که فوکو در فهمش از دیسپوزیتیف، به چیزی به مراتب فراتر از اپیستمه می‌اندیشد. چنین فهمی می‌تواند شامل سازوبرگ‌ها (تجهیزات) یا مادیت‌ها (از قبیل معماری، دیوارها و ...) نیز باشد. بدیهی است که فوکو تأثیر (جلوه) دیسپوزیتیف و احوالات و عواطفی که تولید می‌کند را با دانش و گفتمان، و بنابراین، با بازنمایی، «خوانش‌ها»، و تفسیر پیوند می‌دهد. خوانش تأثیر دیسپوزیتیف یا احوالات متأثر از دیسپوزیتیف، نزدیک شدن به جهان و حیات از حیث پدیدارشناختی و هرمنوتیک است، در حالی که، اپیستمه بر یک جنبه رابطه‌ای غیرقابل اجتناب با پراکسیس دلالت دارد.

از حیث هرمنوتیک (که فوکو از آن استفاده نمی‌کرد)، می‌توان گفت که دغدغه او، مفهوم‌سازی جهان و توصیف جهان در قالب کلمات و عبارات (معنا، دلالت‌گری، فهم)<sup>۱۱۲</sup> است (پی‌نوشت ۱۰). ما در اینجا از دیسپوزیتیف در قامت یک کلمه - نه در معنای خاص و نه در معنای کلی و عامش - صحبت نمی‌کنیم. در متن یک عرصه اجتماعی شکل‌یافته از تجارب بینابینی، نظامات دلالت‌گری، معنا در یک بستر همواره نوپدید از فضاهای فولدینگ، پرکتیس‌ها، و دلالت‌گری‌ها، هم مؤلفه‌های گفتمانی/گفته‌شده<sup>۱۱۳</sup> و هم مؤلفه‌های غیرگفتمانی/ناگفتنی<sup>۱۱۴</sup> حائز اهمیت‌اند. از این منظر، پذیرش حدوث/محتمل‌الوقوعی ناگزیر دیسپوزیتیف و پذیرش ابهام/ناروشنی غیرقابل اجتناب آن، بسیار مهم است. برای مثال، معماری را در نظر بگیرید:

«می‌توان معماری را در قامت یک متن (text) در نظر گرفت، اما نظر به سرشت متکثر و بس‌گانه‌ی پرکتیس‌هایی که معماری با آنها مرتبط است) دانشی که معماری در بردارد، قابل تقلیل به یک معرفت‌شناسی عام از این حوزه نیست» (Teyssot, 1980: 92).

بنابراین، اگر قرار به کارآمدی، اثربخشی و مطلوبیت معماری باشد، باید لزوماً دانش، تجربه، ارزش استفاده<sup>۱۱۵</sup> یا خاطرات را «بازنمایی کند». معماری باید در قامت «یک متن»، در قامت چیزی «دانسته و شناخته شده» (ولو صرفاً به صورت شهودی و بی‌واسطه) عمل کند. طرح (design) از طرق مختلف خوانده می‌شود، چراکه عرصه اجتماعی، عرصه‌ای برآمده از هستنده‌های<sup>۱۱۶</sup> (یا «خوانندگان»<sup>۱۱۷</sup>) متکثر و بس‌گانه است. تأثیر (جلوه) معماری، بسته به اینکه با کدام نظامات دلالت‌گری، با کدام صورت‌بندی‌های گفتمانی، با چه پرکتیس‌هایی، با کدام «خاطرات بدنی» و یا با چه تفاسیری «در تماس است»، متفاوت خواهد بود. چنانکه تی‌سووت می‌گوید، فضای معمارانه باید «آرایش‌یافته، مستعد و برساخته»<sup>۱۱۸</sup> (p. 92) و آرایش‌دهنده (تنظیم‌گر و استعدادبخش)<sup>۱۱۹</sup> (Huxley, 2006) باشد. این بحث بیشتر از آنکه با بدن مرتبط باشد، به حیطه معناشناسی یا نشانه‌شناسی تعلق دارد، چراکه مجموعه عناصر و تأثیر و جلوه آنها، به صورت‌بندی معانی و دلالت‌گری‌ها، مرتبط و متعلق است.



چنانکه پُل رابینو در مقام دوست و شارح فوکو، می‌گوید:

«ادّعی ما... این بوده که هرکسی تفسیری دارد؛ چه بداند و چه نداند؛ چه این را تصدیق کند و چه نکند؛ و اساساً منظور ما از تفسیر، تشخیصی انضمامی از موقعیت کنونی و مسائل حال حاضر آن موقعیت است؛ پرسش‌هایی که نمی‌توان به صورت اَبژکتیو/عینی مطرح نمود» (Rabinow, in Hjelmar and Germer, 1994: 94-95).

فاصله‌گرفتن از چیزها/اشیا (برای انجام تحلیل، و برای تلاش جهت فهم چگونگی استفاده از یک مکان یا فضا و ...) «از طریق تفسیر<sup>۱۷۰</sup> اتفاق می‌افتد» (Rabinow, in Hjelmar and Germer, 1994: 97) (پی‌نوشت ۱۱)؛ گزاره‌ای که مورد پذیرش فوکو بود. برگردان دیسپوزیتیف به disposition (به معنی آرایش/نحوه استقرار یا به تعبیری، مستعدسازی) به نظر می‌رسد با دیدگاه شخصی فوکو و نیز خوانش دلوز (1988) همخوان است، چراکه قصد از دیسپوزیتیف‌ها، نیروهای زایا، مولّد، و معنابرانگیزی است که تولید «حقیقت»، «عینیت»، «امر به‌هنجار»<sup>۱۷۱</sup>، یا یک استفاده معین، می‌کنند. دیسپوزیتیف‌ها، کل‌هایی انضمامی و موقعیت‌مند سرشار از نیروهای شدن<sup>۱۷۲</sup> هستند. برای مثال، نیروهایی که در بطن زندگی و یا درباره زندگی هستند، جایی که مردم در تلاشند تا آنچه در حین صحبت در خصوص چیزها/اشیا در فضا می‌بینند را فهم کنند. چنانکه فوکو می‌گوید:

«ما نباید معنا را به هسته شناختی‌ای<sup>۱۷۳</sup> که در قلب یک اَبژه قابل‌شناسایی<sup>۱۷۴</sup> قرار دارد، محدود کنیم؛ بلکه، باید به معنا امکان دهیم تا جریان و سیلانی از حدّی از کلمات و چیزها/اشیا را برقرار نماید؛ در قامت آنچه درباره یک چیز/شیء گفته می‌شود (نه صفت آن چیز/شیء یا خود آن چیز/شیء) و در قامت چیزی که رخ داده و پیش می‌آید (نه فرابندش یا وضعیتش)» (Foucault, 1998b: 350).

آنچه فوکو در اینجا به آن اشاره می‌کند، اینست که «دلالت (معنا) تنها نزد آگاهی<sup>۱۷۵</sup> وجود دارد» و «رخدادها می‌توانند تنها در زمان وجود داشته باشند» (p. 351). باید به‌دقت این تفاوت<sup>۱۷۶</sup> و نیروی مقارن با آن (نیروی هم‌زیستی فضایی، مواجهه‌های فضایی، هم‌نشست‌ها و اتّصال‌های فضایی) را مد نظر قرار داد و ارج نهاد.

بنابراین، چنانکه فوکو به روشنی بیان می‌کند، سامانه دیسپوزیتیف می‌تواند هم کلمه باشد و هم چیز/شیء، و همچنین هر چیزی مابین این دو. وفق آنچه دلوز (1995: 85) می‌گوید، در کار فوکو، «رابطه‌ای معین میان فرم‌ها و نیروها» وجود دارد، از قبیل موقعیت‌مندی رابطه‌ای و فضایی، و اثرات و جلوه‌های اجتماعی-بدنی ناشی از موقعیت‌مندبودن در فضاها و مکان‌هایی که با نیت قبلی و آگاهانه ساخته شده‌اند. چنانکه دلوز (1995: 91) باور دارد، این بخشی از زندگی‌باوری<sup>۱۷۷</sup> فوکو است (پی‌نوشت ۱۲)، جایی که، «بازی و تعامل نیروها، در راستای خط زندگی و مرگ عمل می‌کند؛ خطی که همواره در حال تاخوردن و بازشدن<sup>۱۷۸</sup> است، و در این حین، حدّ دقیق اندیشه را ترسیم می‌کند». زندگی‌باوری<sup>۱۷۹</sup> و خطوط زندگی، حدّ و حدود دیسپوزیتیف در مقام فرم و نیروی انتظام‌بخش را ترسیم می‌کنند. بنابراین، تنشی دائمی میان آستانه‌های مابین حدود و انضباط (نظم) از هر نوعش وجود دارد. باید به یاد داشته باشیم که «معماری همواره فعالیتی سیاسی بوده» که همین دلیلی است برای اینکه دریا بیم چرا به‌منظور شکل‌دادن انضباط و نظم، هنجارمندی و به‌هنجارسازی (عادی‌سازی)، به «قول معروف معماری، یعنی: «ما به یک جماعت<sup>۱۸۰</sup> نیاز داریم» برمی‌خوریم» (Deleuze, 1995: 158). جماعت (مردم)، بر روی هم تا خورده و به شکل «بافت اجتماعی»<sup>۱۸۱</sup> درمی‌آیند. فضای برنامه‌ریزی شده<sup>۱۸۲</sup> برای تأثیرگذاری و جلوه‌مندشدن، نیازمند این جماعت (مردم) است. فضا می‌تواند تنها یک بافت متنی<sup>۱۸۳</sup> -مادیت‌هایی که در تلاشند تا بر معنا دلالت کنند- باشد، چراکه تأثیر (جلوه) باید از طریق اشکال مختلف خوانش‌ها و تفسیری که روی هم تا خورده و به شکل پراکسیس درمی‌آیند، ظاهر شود.

بنابراین، یک دیسپوزیسیون فضایی، بیش از آنکه یک آپاراتوس انتظام‌بخش باشد، یک تأسیسات مادی یا یک هستی‌شناسی (فضایی) است. باید با این فرضیه رایج که فهم فوکو از «رفتار و کردار فردی، چیزی است که تا حد زیادی توسط سازمان‌دهی یک فضای مفروض، تعیین می‌شود» (Tonkiss, 2005: 135) مخالفت کرد. استدلال تانکیس، تنها امر اجتماعی (the social) را فضایی می‌کند، و در تأکید بر اهمیت دیسپوزیسیون گفته‌شده/گفتمانی/معنایی در فهم فوکو از تولید امر اجتماعی از طریق فضا، توفیقی ندارد. فضا پرکتیس‌های خاصی را تعیین نمی‌کند، بلکه بر آنها دلالت می‌کند، به آنها آرایش و ترتیب می‌دهد و استعداد انجام‌شان را فراهم می‌سازد، و بیش از آنکه این پرکتیس‌های خاص را «ممنوع» کند، امکان آنها را «می‌سازد» می‌نماید. به بیانی دیگر، فضا، کنش‌های مشخصی را بدون آنکه تعیین کند، «دعوت» کرده یا «برانگیخته» می‌سازد (فضا، استعداد برخی کنش‌ها را شکوفا می‌کند). چنانکه فوکو به صراحت بیان می‌کند، «معمار، قدرتی بر من ندارد».

شاید فوکو، بهترین توصیف از دیسپوزیسیون فضایی را زمانی ارائه می‌کند که به پرسشی مبنی بر اینکه آیا معماری می‌تواند «مسائل اجتماعی را حل‌وفصل کند؟»، پاسخ می‌دهد. او می‌گوید، «فکر می‌کنم که معماری در جایی که نیات آزادی‌بخش معمار با پرکتیس واقعی مردم در اعمال آزادی‌شان، مصادف و مقارن می‌شود، می‌تواند جلوه‌ها و اثرات مثبتی تولید کند» (Foucault, 1989: 265). تأثیر فضا و بازنمایی‌های آن، به رابطه فضا با فرد آزاد (اینکه چطور آن فضا را مورد خوانش قرار می‌دهد)، و همچنین به رابطه فضا با کارکرد، و از این رو، به رابطه فضا با بدن بستگی دارد.

### فضا و امر اجتماعی (بدن)

فوکو در آغاز کتاب «پیدایش کلینیک»<sup>۱۸۴</sup> (2000: 23) می‌نویسد «این کتاب درباره فضا، زبان و مرگ<sup>۱۸۵</sup> است؛ درباره نگاه خیره». در اینجا، فضا و زبان چیست؟ فوکو از فضا و زبان پزشکی در قرن ۱۸، و دقیق‌تر بگوییم، از نگاه خیره پزشکی (پزشک، متخصص ستون فقرات، روانشناس) صحبت می‌کند که گفتمان پزشکی جدیدی را به‌واسطه‌ی شیوه‌های نوین مشاهده (معاینه) بیماران و برقراری ارتباط با آنها (Foucault, 2000) از طریق بدن یا مشاهدات (معاینات) و توصیفات بدن، شکل داد. این یک فضای واقعاً انضمامی است، چراکه در آن «نگاه خیره‌ی سخن‌گویی پزشکی<sup>۱۸۶</sup>، به وجود می‌آید» (p. 26)؛ این نگاه خیره به‌منزله یک کنش پرفورماتیو<sup>۱۸۷</sup> (یا مسامحتاً اجرایی) است؛ فضایی مملو از مرض و بیماری باید با یک نگاه خیره‌ی نظارتی تکمیل شود. این یک منظومه دانش-قدرت است که از طریق تکمیل یک فضای دانشی پیشینی با دانشی جدید، ارتقاء یافته و عقلانی‌تر در خصوص بدن و فضا مندی اجتماعی سلامت و بیماری<sup>۱۸۸</sup>، برپا و دایر شده است.

فوکو (2000) سه نوع فضایی‌شدن را در پزشکی قرن ۱۸ تعریف می‌کند (Osborne and Rose, 2004: ۱) فضایی‌شدن اولیه (پایه)<sup>۱۸۹</sup> به یک مفهوم‌سازی ارجاع دارد که فهم گفتمان‌ها در بطن آن صورت می‌گیرد؛ (۲) فضایی‌شدن ثانویه<sup>۱۹۰</sup> که به دریافت‌ها و ادراکات حسی بیمار ارجاع دارد؛ و (۳) فضایی‌شدن نوع سوم<sup>۱۹۱</sup> که به آپاراتوس (دم‌دستگاه) تحقیقاتی بیماری ارجاع دارد. اُزبورن و روس (2004: 213-214) تفسیری از این فضایی‌شدن‌ها نزد علوم اجتماعی به دست می‌دهند. فضایی‌شدن اولیه، برآمده از مدل‌سازی<sup>۱۹۲</sup> است؛ «انگاشت ذهنی فضا از مجرای تفکر (مدل‌کردن فضا در ذهن)»، که در آن، ایده کلیدی اینست که «تفکر اجتماعی و فرهنگی، نحوه فضایی‌شدن اُبژه‌هایش را مُسَلِّم و پیش‌فرض می‌گیرد» (p. 123)؛ برای مثال، تفکر در خصوص نظم فضایی حیات. فضایی‌شدن ثانویه، فضایی‌شدن فهم و دریافت حسی<sup>۱۹۳</sup> است؛ شیوه‌هایی که از طریق آنها، فضا از قابلیت تفکر برخوردار می‌شود؛ بینش‌های فضایی‌شده، و فضای مادیت یافته<sup>۱۹۴</sup> (p. 214). می‌توان این را فضای پرکتیس و تجسم<sup>۱۹۵</sup> نامید. فضایی‌شدن نوع سوم، فضایی‌شدن مرکزگذاری (تعیین محدوده)<sup>۱۹۶</sup> است، «عرصه توپوگرافیک» و «سایت‌ها» (p. 214)؛ اینکه چگونه به فضا در قامت محل، مرزها، پهنه‌ها، گتوها، یا طرفه‌ها<sup>۱۹۷</sup>، اندیشیده می‌شود؛ در این خصوص می‌توان به مثال‌هایی همچون بیمارستان یا زندان اشاره کرد. توضیح بیشتر آنکه، دغدغه مدل‌سازی، نحوه اندیشیدن به حیات شهری در سیاست و برنامه‌ریزی<sup>۱۹۸</sup> است؛ فهم و دریافت، یک

برنامه (plan) است و بازگویی این برنامه از حیات شهری (تفکر این برنامه در خصوص حیات شهری)؛ و مرزگذاری، مادیت بخشی و تحقق عینی این برنامه در مکان است. معماران و شهرسازان، فرم‌های فضایی‌ای را طراحی می‌کنند که این فرم‌ها باید «تخصیص افراد در فضا، کانالیزه کردن سیرکولاسیون‌شان، و نیز تحت دستورالعمل درآوردن روابط متقابل‌شان را تضمین نمایند» (Foucault, 1984: 253). همین کدگذاری (تحت دستورالعمل درآوردن) است که، برای مثال نزد چارلز بووٲ<sup>۱۹۸</sup>، باید «فضایی‌شدن اخلاق»<sup>۱۹۹</sup> را تولید کند؛ «تلاشی برای منضبط‌سازی و تحت کنترل درآوردن فضا، و تحمیل نوعی نظم بر فضا» (Osborne and Rose, 2004: 215; see also Huxley, 2006).

فوکو از همان نوشته‌های اولیه‌اش، همواره فضا را در قامت محملی برای پیکربندی‌های دانش، بدن‌ها و شکل‌دهی به رفتار انسان، و رابطه‌ای میان بدن، نگاه خیره، و انضباط می‌دید؛ که جملگی به فضایی‌شدن‌های قدرتمند پیکربندی‌های (اجتماعی و موقعیتی) خاص، منتهی می‌شود. برنامه‌ریزی شهری بر «اراده و میل به دانش»<sup>۲۰۰</sup> مبتنی است؛ و فضایی‌شدن زندگی، هدف غایی است. فوکو (1984, 2007) نشان می‌دهد که پزشکی و برنامه‌ریزی شهری، به اتفاق یکدیگر، فضا را هم عقلانی و هم جداکننده می‌دیدند. از یک سو، آنها فضا را در جهت اجرای زیست‌سیاست، و «سروسامان‌دادن» از طریق طبقه‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌ها<sup>۲۰۱</sup> به کار می‌گیرند؛ و از سویی دیگر، به مدد فضا، آنچه به‌هنجار<sup>۲۰۲</sup> است را از نابه‌هنجار<sup>۲۰۳</sup> جدا و منفک می‌سازند؛ مریض از سالم، خوب از بد. بدین‌نحو، فضای شهری برای مدیریت حیات در شهر، و برای «مدرن‌سازی قدرت» (Foucault, 1980: 176) از حیث سیاسی، مهم می‌شود. اییستمه نوپدید زیست‌پزشکی<sup>۲۰۴</sup>، به یک دیسپوزیسیون اجتماعی مهم برای «سروسامان‌دادن» بدل می‌شود که افراد را از طریق هماهنگ‌کردن نظامات معینی از دلالت‌گری و نهادینه‌سازی این نظامات، به‌نحو عقلانی در فضا تقسیم و پخش می‌کند. تفکر در خصوص فضا حسب پزشکی، به شیوه مسلط تفکر در «سیاست سلامت در قرن ۱۸»<sup>۲۰۵</sup> (Foucault, 1980: 166-183) و پروژه‌های بهداشتی در شهرها (Hegna, 1998) بدل شد، و درهم‌تنیدگی دانش، فضا و امر اجتماعی (نظم؛ انضباط)، به یکی از موضوعات اصلی و دیرپای برنامه‌ریزی شهری تبدیل گشت. در شهر، این پیکربندی «بدل به یک جور حکومت می‌شود» (Osborne and Rose, 1998: 6).

فوکو (2007) در تاریخ‌نگاری‌اش از ایده‌ها، پی می‌برد که چگونه برنامه‌ریزی شهری (یا شهرگرایی) در قرن ۱۸ بدل به امری سیاسی می‌شود. معماری و برنامه‌ریزی شهری، به تعبیری همواره سیاسی بوده‌اند، و برای مقاصد سیاسی یا نظامی به کار گرفته شده‌اند، اما در قرن ۱۸ بود که «شکل‌گیری تأملاتی بر معماری به‌منزله تابعی از اهداف و تکنیک‌های حکومت بر جوامع» پدیدار شد (Foucault, 1989: 257; 2007). شهر باید از طریق تقسیم‌بندی و مدرج‌کردن فضا، و پهنه‌بندی و نمودارمندکردن<sup>۲۰۶</sup> فضا، به قاعده درآمد، و تحت انضباط، حکمرانی و کنترل قرار گیرد. برنامه‌ریزی شهری (شهرگرایی)، ابزاری برای شکل‌دهی به نظم، جلوگیری از شیوع اپیدمی‌ها، ممانعت از شورش و انقلاب، و تولید خانواده‌های اخلاقمند و بافضیلت محسوب می‌شد. بدین‌ترتیب، شهرگرایی، ارتباط تنگاتنگی با شیوه سیاسی تفکر در خصوص حکومت، و کنترل شهروندان از مجرای فضا پیدا کرد. سیاست (politics)- حداقل در فرانسه- به برنامه‌ریزی شهری و معماری علاقه‌مند و متمایل شد، چراکه سیاست‌مداران، شهر را در معنای دقیق کلمه، مصداق بارزی از «عقلانیت حکومت» (p. 260) نزد جامعه می‌دیدند. شهر نمونه‌ای از فضای سازماندهی‌شده بود؛ چه از حیث اداری-اجرایی و چه از حیث محدوده و قلمرو. هدف، «خلق سامانه‌ای تنظیم‌گر بود که رفتار افراد را ضابطه‌مند سازد و به موجب آن، هرچیزی باید آنقدر تحت کنترل درمی‌آمد تا به نقطه خوداتکایی و خودنگه‌دارندگی بدون نیاز به مداخله بیرونی برسد» (p. 260). برای مثال، حکومت‌ها می‌توانند از طریق طراحی خانه‌ها، به ضابطه‌مندکردن، اخلاق‌مندکردن و به‌هنجارمندکردن افراد و جوامع بپردازند (Gromark, 1987).

معماری و فضایی شدن زندگی روزمره از مجرای مادیت بخشی به استفاده از فضا<sup>۲۰۷</sup> (یعنی سازی استفاده از فضا)، بر بدن تمرکز دارند. فضا، نیات و مقاصد که در پس پشت یک پرکتیس وجود دارد و از کاربری های معینی بر روی زمین، و شیوه ها و ارزش های خاصی حمایت می کنند را بازنمایی می کند. چنانکه فوکو می گوید:

«به نظر من، تلاش برای جدا کردن پرکتیس های آزادانه ی مردم (پرکتیس های برآمده از روابط اجتماعی) از توزیع های فضایی ای که این پرکتیس ها در آنها رخ می دهند، تلاشی مستبدانه و خودکامه است. اگر این پرکتیس ها و فضاها از هم جدا شوند، فهم شان غیرممکن می شود؛ هر یک از آنها را تنها می توان از طریق دیگری فهم نمود (Foucault, 1984: 246).

پاتریک گدس<sup>۲۰۸</sup> می خواست «در آگاهی شهروندان مداخله کند» تا به خود مدنی شان (هویت مدنی)<sup>۲۰۹</sup> دست یابند و از این طریق، یک «مفهوم اخلاقی باز و دینامیک از شهر» شکل گیرد. گدس خودش را در قامت «میانجی فرم های مدنی»<sup>۲۱۰</sup> می دید (Osborne and Rose, 2004: 219) که از فضا و فضایی شدن زندگی روزمره استفاده می کند. هر فضایی که با امر شهری مرتبط است را می توان ذیل این دیدگاه مطالعه کرد که چگونه نظم مدنی و قدرت ناظر بر امر اجتماعی توسط عقلانیت های مولد و آرایش دهنده (استعدادبخش)<sup>۲۱۱</sup>، فضایی می شوند؛ عقلانیت هایی از قبیل بهداشت، پهنه بندی، گفتمان پیرامون نقش زنان در خانه و ... (Huxley, 2006: 784).

### فضای شهر و دیسپوزیتیف

بعضاً استدلال شده که «گرچه فوکو قطعاً بر فضا به عنوان وجه اصلی اعمال قدرت تمرکز دارد، اما مشغله ذهنی اش به آن اندازه ای که معطوف به شهرها و نحوه کارکرد آنهاست، متوجه خود ساختمان ها نیست» (Wright and Rabinow, 1982: 16). به عبارت دیگر، فوکو بیشتر دلمشغول فضا است تا معماری؛ و دقیق تر آنکه، وفق استدلال این نوشتار، دلمشغول دیسپوزیتیف فضا<sup>۲۱۲</sup> است. مفسران و شارحان فوکو، با بررسی دیدگاه های وی درباره شهر، معمولاً بر قدرت و نه بر فضا تأکید دارند، با این ادعا که فوکو به «چگونگی توزیع قدرت در فضا، در ساختمان، در نهادها، در روزمرگی های زندگی روزمره، و اشکال گفتمانی متناظر اینها» (Tygstrup, 2006: 175; see also Philo, 2000) نظر دارد. در این صورت، آن مفسر یا شارح، احتمالاً در فکر نظم و انضباط برآمده از نمودارهای فضایی کارکردگرایانه، هندسه، و پهنه بندی است (Brenner, 1994).

دلوز (2004) و اُزبورن و روس (1998) از مفهوم «نمودار» نزد فوکو در قامت دیدگاهی استفاده می کنند که از طریق آن، «نحوه کنترل و حکمروایی شهر» از مجرای فضا فهم می شود؛ به تعبیری، فهم چگونگی مدیریت یا حکمروایی پولیس<sup>۲۱۳</sup>. فوکو آگورای یونان<sup>۲۱۴</sup> را در قامت مکان رخداد دموکراسی ارتباطی<sup>۲۱۵</sup> می دید، اما همزمان، شهرها را به مثابه مکان هایی می شناخت که در آنها «مراکز قدرت، متکثر و بس گانه اند؛ و در این مراکز قدرت، فعالیت ها، تنش ها، کشمکش ها و تعارضات بی شمارند» (Foucault, 1986: 82). وقتی شهرها توسعه یافتند و به نیروی اصلی در جوامع بدل شدند، وابسته به جنگ یا خود قدرت (سیاسی، اقتصادی) نبودند، بلکه «ثروت داشتند، و همچنین، از توانایی اجرایی-اداری، یک نقاب پوشاننده، مَشی معینی از زندگی، ... غرایز نوآورانه، و فعالیت های مرتبط با آن مَشی خاص، برخوردار بودند» (Foucault, 2003: 235). به عبارت دیگر، قدرت شهرها در این بود که مکان بازار و شکوفایی اقتصادی، مکان نهادهای قدرت (شهری، منطقه ای، ملی)، و مکان تمرکز نیروهای بدیع و نوآور بودند. استدلال اُزبورن و روس (1998) اینست که دولت-شهر یونانی متکی بر ایده «جامعه پذیری/مردم آمیزی ناب»<sup>۲۱۶</sup> بود؛ یعنی، «نوعی ارتباط و معاشرت که دال بر هیچ نوع منافع متقدم و پیشینی نیست» (p. 2). افزون بر این، شهر یونانی، ارائه گر نخستین تلاش برای ترسیم «نموداری معین از قدرت» است که به شهر شکل و فرم می دهد. نمودار فضایی شهرها باید «فرم معینی از رفتار/کردار - که خودراهبر (خودگردان) باشد- را تولید کند». اُزبورن و روس این نمودار شهر را «محیط فضایی برآمده از درون ماندگاری»<sup>۲۱۷</sup> می نامند (Osborne and Rose, 1998: 1) که توسط درون ماندگاری فرم و روابط اجتماعی-

فضایی شکل می‌گیرد. بنابراین، به نظر می‌رسد آنها اشاره دارند که تمرکز بر آگورا می‌تواند موجب غفلت از کنترل فضایی شده‌ی شهری بر بدن، زندگی و ذهن شود.

فوکو بیان می‌کند که «در اواخر قرن ۱۸ ... استفاده از آرایش (مستعدسازی) فضا<sup>۲۱۸</sup> برای مقاصد سیاسی-اقتصادی، بدل به یک مسأله شد» (Foucault, 1980: 148). افزون بر این، روابط متقابل میان هنجارها و فرم‌ها برای فوکو حائز اهمیت است. زمانی که فضا در قامت شکلی از قدرت در عرصه اجتماعی دیده می‌شود، مهم است تا حواس‌مان به نیات و مقاصد زیربنایی که به نوعی در پس پشت فضاهای طراحی شده هستند، باشد. این نیات می‌توانند هر چیزی، «از استراتژی‌های عظیم ژئوپلیتیک گرفته تا تاکتیک‌های کوچک مرتبط با زیستگاه‌ها» را دربرگیرند؛ برای مثال، خانه‌ای که «شکلی از اخلاقیات را برای خانواده تجویز می‌کند» (p. 149).

می‌توان در خواندن فوکو، از دیدگاه قدرت ناب<sup>۲۱۹</sup> یا از دیدگاه فضا چشم‌پوشی کرد. به نظر می‌رسد، روابط میان بازنگاری و زبان<sup>۲۲۰</sup>، امر رویت‌پذیر (دیدنی) و امر رویت‌ناپذیر (نادیدنی)، و معنا و تفسیر<sup>۲۲۱</sup> درست به همان اندازه‌ای که در نوشته‌های فوکو در خصوص فضا و قدرت اهمیت دارند، در نوشته‌های او در خصوص خود شهر نیز مهم‌اند (Colebrook, 1999; Deleuze, 1988). مفهوم دیسپوزیتیف، این مضمون یا درون‌مایه را بازنگاری می‌کند. وقتی فوکو بر شهر در قامت نماد (ذهنی) انضباط، اخلاق جمعی یا اخلاقیات فردی، دلالت دارد، شهر را می‌توان به‌عنوان پروبلماتیکی برآمده از دیسپوزیتیف بازنگاری‌کننده فضا<sup>۲۲۲</sup> در نظر گرفت.

اکنون به دو مثال اصلی فوکو در خصوص دیسپوزیتیف‌های فضایی بازمی‌گردیم: ۱) شهر ناب (سام)<sup>۲۲۳</sup> و ۲) پناپتیکون.

فوکو می‌نویسد «از قرن ۱۸ به بعد، هر بحثی از سیاست (politics) به‌عنوان هنر حکومت<sup>۲۲۴</sup>، لزوماً مشتمل بر فصل یا فصولی در خصوص شهرگرایی، تسهیلات جمعی، بهداشت، و معماری خصوصی است» (1984: 240). نحوه کنترل و حکمرانی بر جوامع و شهرها، به مسأله نحوه تسهیل زندگی در شهر، تسهیل حرکت‌ها و جریان‌ها در شهر، و تسهیل زندگی خصوصی و زندگی روزمره، جملگی از طریق فضا و به قصد تأمین امنیت، بدل می‌شود (Foucault, 2007: 11-18). فوکو اشاره می‌کند که از قرن ۱۸، پالیتمیکس یا سیاست برنامه‌ریزی شهری<sup>۲۲۵</sup>، یعنی آگاهی از امکان هنر حکومت‌کردن از طریق ساخت یک فضای جمعی برخوردار از نظم توسط «سازوبرگ‌های جمعی»<sup>۲۲۶</sup> از قبیل طرح‌های مسکن، پرکتیس‌های بهداشتی، و سایر اشکال تسهیلات جمعی. مطالعه فوکو در خصوص ایده قرن هجدهمی «شهر بیماری‌زا»<sup>۲۲۷</sup> (Foucault, 1980: 175)، رابطه متقابل میان گفتمان و فضا را نشان می‌دهد. در این ارتباط، و به‌عنوان نمونه، می‌توان به کارزارهای سیاسی در خصوص کنترل امنیتی بر فضای اجتماعی شهر از طریق آنچه می‌توان «برنامه بهداشت»<sup>۲۲۸</sup> نامید، اشاره کرد. در کلام فوکو، شهر بدل شد به «ابژه‌ای که از قابلیت پزشکی زده شدن برخوردار است»<sup>۲۲۹</sup> (p. 175).

چنانکه فوکو تصریح می‌کند، علت ظهور این سیاست سلامت شهری<sup>۲۳۰</sup> و سازوکارهای فضایی تابع آن، مراقبت از مردم و جمعیت شهر نیست، بلکه موضوع، حفظ قدرت از طریق نظم اجتماعی-فضایی است؛ موضوع، امنیت<sup>۲۳۱</sup> است. شهر به‌خاطر وجود اقشار فقیر یا پرولتاریا (طبقه کارگر)<sup>۲۳۲</sup> که تنش‌ها و کشمکش‌ها را در شهرها افزایش می‌داد، به‌مثابه تهدیدی برای سیاست (politics) دیده می‌شد. نظام سلامت<sup>۲۳۳</sup>، این نکته را روشن می‌سازد. شهر، به محیطی خطرناک برای جامعه، و نزد نظام‌های قدرت بدل شده بود، نه تنها به‌خاطر تمرکز فقر و تنش‌ها، مخاطرات و بیماری‌ها، بلکه همچنین به‌خاطر نیازی که جامعه به نیروی کار باثبات و سالم و نیز رشد جمعیت داشت. به یک سیستم اداری-اجرایی (ضوابط و مقررات) و یک ساختار قدرت امنیتی (نسخه‌های تجویزی‌ای که فضاهای انتظام‌بخش و تنظیم‌گر را تأمین کنند) نیاز بود که توأمان بتوانند در قامت یک ابزار پزشکی-مدیریتی بر ضد شهر بیماری‌زا عمل نمایند؛ شهری که وضعیتش، محصول شرایط اسفناک زندان‌ها، کشتی‌ها، بیمارستان‌ها، و مسکن، و نیز انتشار سریع بیماری‌ها بود. خانواده بدل به اصلی‌ترین کنشگر مسئول در شکل‌گیری نیروی کار سالم شد، و شهرها نیز متحمل فرایند تطهیر/پالایش فضایی<sup>۲۳۴</sup> و نمودارمند شدن، از طریق اعمال ضوابط و مقررات

مرتبط با سلامت بر زندگی عمومی و بر شرایط زیستی و معیشتی شدند. «آرایش محلات مختلف، رطوبت آنها و قرارگیری آنها در معرض هوای سرد، تهویه شهر، فاضلاب شهر و سیستم زهشکی آن، مکان‌یابی کشتارگاه‌ها و گورستان‌ها، و تراکم جمعیت، جملگی عواملی بسیار مهم برای مرگ‌ومیر و میزان شیوع بیماری در بین ساکنین شهر هستند، و همین، شهر را بدل به «ابژه‌ای که از قابلیت پزشکی زده شدن برخوردارست» کرد (Foucault, 1980: 175). برنامه‌ریزی شهری و معماری، بدل به یک فن (تخنه) و یک فن‌سیاست<sup>۲۳۵</sup> شد؛ فن‌سیاستی که به‌منزله ابزاری برای پاکیزه‌سازی، شکل‌دهی، نظم‌بخشی و خلق جامعه‌ای سالم و خوش‌بُنیه شکل گرفت و توسعه یافت. چنانکه فوکو می‌گوید: «دلهره و سراسیمگی شهری، مشخصه بارز اضطراب و تشویش سیاسی-بهداشتی بود» (1994: 144) و «بهداشت عمومی، نسخه‌ای پالایش‌شده و آراسته از قرنطینه بود» (p. 146).

فضایی‌شدن یک شهر سالم، به معنی نظارت بر فضاها و جمعیت شهر بود. نگاه خیره‌ی ناظر بر شهر، توسط پلیسی‌کردن شهر از طریق اعمال ضوابط و مقررات و ترتیبات و تمهیدات کنترلی، مدیریت و هدایت می‌شد، اما هدف اصلی، رویت‌پذیری به‌میانجی هرچه بیشتر روشن کردن<sup>۲۳۶</sup> و آشکارسازی فضا بود؛ فضاهای بازتر و پاکیزه‌تر، نورپردازی خیابان‌ها، ضوابط و مقررات زیباشناختی، ضوابط و مقررات ساختمان و مسکن، نوسازی و بهسازی و ... بنابراین، نیروی پلیس، نهادی بود که بر «مجموعه‌ای از سازوکارهایی که در خدمت تضمین نظم هستند» (Foucault, 1980: 170)، استوار بود؛ چنین نظمی، نه تنها توسط نیروی فیزیکی، بلکه توسط ضابطه‌گذاری از مجرای نورپردازی خیابان‌ها، طبقه‌بندی شهروندان<sup>۲۳۷</sup>، و کنترل ضوابط مسکن در جهت تضمین سلامت و رفاه اعمال می‌شد. طبقه‌بندی‌های فضا و ضوابط و مقررات ناظر بر فضا و رفتار، گزینه‌های گفتمانی<sup>۲۳۸</sup> هستند، و این گفتمان‌های برآمده از «امر به‌هنجار»<sup>۲۳۹</sup>، بخشی از پلیسی‌کردن «پیکره اجتماعی»<sup>۲۴۰</sup> بودند؛ ابزاری برای «محافظت، نگهداری، و حفاظت از نیروی کار» (p. 171) عمدتاً از مجرای شکل‌دهی به عادات زندگی روزمره.

دلوز، نوشته فوکو در خصوص پناپتیکون در قامت نمونه‌ای از دیسپوزیتیف، را به‌عنوان «اختلاطی از امر رویت‌پذیر (دیدنی) [غیرگفتمانی] و امر قابل‌بیان [گفتمانی]» (Deleuze, 1988: 38) می‌خواند. کنترل فضایی شهرها، مثلاً از طریق پهنه‌بندی<sup>۲۴۱</sup>، را می‌توان به‌عنوان اصلی از امر رویت‌پذیر قلمداد کرد که وفق منطق و اصول زندان («جایی که نظم حکم می‌راند، و جای هر کس، بدن او، بیماری و مرگ وی، و چونی و چگونگی او ... به صورت نسخه تجویزی مقرر و مقدر شده است» (Foucault, 1977: 178))، ساختمان‌ها را در فضا نظم‌ونسق می‌بخشد. فوکو پناپتیکون جرمی بنتام<sup>۲۴۲</sup> را به‌مثابه تمثیلی از «فرم به‌نظم‌درآمده و انتظام‌یافته» از یک جامعه می‌بیند؛ «یک اجتماع پاکیزه و ناب که تحت کنترل و استیلای سلسله‌مراتب، نگاه‌های خیره‌ی مُترصد و گوش‌بزننگ، و مستندسازی‌های دقیق قرار دارد؛ شهری ایستا و لایتغیر که تحت تسلط مراجع و متصدیان است که کنترل بی‌چون و چرایی بر تمام افراد و بدن‌های انسانی دارند. این نسخه‌ای اوتوپییایی از شهری است که تحت کنترل و حکمرانی تمام‌وکمال قرار دارد» (p. 178). پناپتیکون، یک طرح یا سازوبرگ معمارانه است که کنترل و سلطه را مستقل از نیروی انسانی شکل می‌دهد و به امکان رویت‌پذیری غیرقابل‌کنترل و غیرقابل‌گریز وابسته است. این نگاه خیره‌ی نادیدنی و رویت‌ناپذیر، یک نگاه خیره فضایی‌شده است (یک سازوبرگ یا فن به‌هنجارسازی) که از مجرای دیسپوزیتیف فضایی‌اش عمل می‌کند؛ «ماشینی که دیدن (کسی یا چیزی که می‌بیند) را از دیده‌شدن (کسی یا چیزی که دیده می‌شود) جدا می‌کند» (p. 118). این بازی امر دیدنی و امر نادیدنی، بسیار قدرتمند است، چراکه همانطوری که فوکو می‌گوید «این بازی، به اندیشه (ذهن) قدرتی می‌دهد تا بر اندیشه (ذهن) اعمال کند (قدرت ذهن بر ذهن)» (p. 184). چنانکه فوکو می‌نویسد، پناپتیکون «فرمول قدرت از طریق شفافیت<sup>۲۴۳</sup>، و فرمول انقیاد از طریق نور و روشنایی<sup>۲۴۴</sup>» است (1980: 154). انضباط، گشوده است و رویت‌پذیر، اما پخش‌شده و همه‌جاحاضر.

فوکو همچنین اشاره می‌کند که پناپتیکون، امکان قدرت ذهن بر ذهن را فراهم می‌سازد، و بدین‌وسیله تأکید می‌کند که زندان، نوعی تأسیسات (پی‌نوشت ۱۳) است؛ تأسیساتی برای استقرار یک شیوه تفکر یا تأمل درباره نحوه به‌هنجارسازی از مجرای فضا. اگر دیسپوزیتیف بتواند علائم، نشانه‌ها، و فرم‌های مادّی رفتار انسان

باشد و یا به عبارتی صحنه‌گردان این رفتار باشد (مثلاً فضایی شدن سکشوالیته در خانه)، پس باید هم به‌عنوان آپاراتوس و هم به‌عنوان شکلی از آرایش و مستعدسازی (disposition) عمل نماید. دیسپوزیتیف، آپاراتوس است؛ به‌مثابه پدیده‌ای فیزیکی با مقاصد و نیات مشخص که نهادینه شدن نظم و انضباط در جوامع و شهرها را از طریق ضوابط و مقررات کنترلی و نیز گفتمان‌های هنجاری، آگاهانه بازنمایی می‌کند؛ همچنین، دیسپوزیتیف شکلی از آرایش (مستعدسازی) نیز هست؛ چراکه افراد باید آن را در مقام علامت یا نشانه‌ای از برخی پیام‌ها بخوانند. تحت‌گدرد آوردن فضا با هدف آرایشی مشخص (مستعدسازی فضا)، نمی‌تواند بدون تفسیر یا بازتعریف کدینگ<sup>۲۴۰</sup> [در اذهان مخاطبان فضا]، تأثیر یا جلوه قابل‌انتظارش را داشته باشد.

### دیسپوزیتیف در قامت امر رابطه‌ای

فوکو می‌پذیرد که دیسپوزیتیف، یک کل/مجموعه دلالت‌گر<sup>۲۴۱</sup> (دال بر معانی) است که به قلمروء گفتمان تعلق دارد، اما با این وجود، وقتی نهادینه شده و جسمیت می‌یابد، به شیوه‌ای غیرگفتمانی، عملکردی<sup>۲۴۷</sup> نیز هست. ساختمان‌ها می‌توانند «گفتمانی» باشند، اما چنین گفتمانی نزد فوکو یک مسأله زبانی<sup>۲۴۸</sup> نیست، چراکه ساختمان‌ها «از یک پلان (برنامه) تبعیت می‌کنند» (Foucault, 1980: 198). آیا این بدان معناست که فوکو به جز آنچه به‌شکل ازپیش‌مفروض و برنامه‌محور در «نیات/مقاصد» (ساختمان‌ها) وجود دارد، علاقه‌ای به بررسی و لحاظ نقش نظامات جمعی دلالت‌گری (هنجارها و ارزش‌ها) در نیات ساختمان‌ها ندارد؟ به نظر می‌رسد این پرسشی دشوار برای فوکو باشد، شاید به دلیل تمایل او به اینکه تفکرش در خصوص مسأله سوژه را از محدودیت‌های هرمنوتیک و زبانی، دور و آزاد نگه دارد. هرچند فوکو با نوشتن درباره تولد نگاه خیره پزشکی که برای شهرگرایی مدرن بسیار حائز اهمیت است، به این گفته مشهور نیچه ارجاع می‌دهد که زبان «معنا را متبلور ساخته و شکل می‌دهد» (Foucault, 2000: 31)، اما معنا هنوز به «تفاوت در شیوه بیان (شیوه مفصل‌بندی گفتار-اشاره به disposition)، در قیاس با سایر کنش‌های کلامی واقعی و ممکن» (p. 33) وابسته است. به عبارت دیگر، آنچه مهم است، «مازاد»<sup>۲۴۹</sup> یا «معانی ضمنی»<sup>۲۵۰</sup> امر گفته‌شده در فضاهای خاص سرشار از اظهارها<sup>۲۵۱</sup> است. از این رو، هر کلمه‌ای، از یک پتانسیل دلالت‌گر<sup>۲۵۲</sup> حکایت دارد که قابل‌کنترل نیست، چراکه آن پتانسیل معطوف به «ترجمه» یا «تفسیر» آن کلمه است و نه معطوف به «سخن و کلام» نهادی‌اش<sup>۲۵۳</sup>.

فضا، دانش و قدرت، همواره خالق روابط و آشکالی از نیروهای نهادینه‌شده و ریشه‌دار خواهند بود. نهادها صرفاً شامل نهادهای حکومتی یا آپاراتوس‌های دانشی نیستند، بلکه همچنین، شامل برپاسازی گفتمان‌ها در ملاء عام و در میان عموم نیز هستند، که وفق کار فوکو درباره کلینیک، همواره توسط مازاد دال (دلالت‌گر)<sup>۲۵۴</sup> حدود و ثغور آنها مشخص می‌شود. دغدغه او، «رشد وسایل به‌هنجارسازی»<sup>۲۵۵</sup> (Foucault, 1977: 272)، و به بیان دقیق‌تر، تغییر و استحاله آنها از یک هنجار/هنجارمندی (یک گفتمان) به «تکنیک‌های» عملیاتی از طریق دیسپلین‌ها یا انضباط‌های نهادینه‌شده بود. علاقه فوکو خود کلمه و معنا نبود، بلکه به آنها به‌عنوان بخشی از یک کل بزرگ‌تر برآمده از امر گفتمانی و غیرگفتمانی در فضا، نظر داشت. چیزی به‌عنوان «مرکز قدرت» یا زبان وجود ندارد، بلکه «شبکه‌ای از عناصر متفاوت- دیوارها، نهادها، قواعد/قوانین، شیوه حرف‌زدن و سخن‌گفتن» (p. 272) موجود است. تمام اینها، دیسپوزیتیف‌های در حال کار و عناصر دلالت‌گر ممکن هستند. برخی می‌گویند «فرم دیسپوزیتیف‌ها، گفتمان‌ها است» (Christensen and Andersen, 1999: 26)، اما دقیق‌تر آنست که بگوییم دیسپوزیتیف، «نهادپردازی»<sup>۲۵۶</sup> کنش‌های تجویزی است، یا «گردهم‌آوردن مصورسازی‌های» این کنش‌ها (Raffnsøe, 1999: 66) است که بر رابطه امرگفته و امر ناگفته، نظامات اجتماعی دلالت‌گری، «خوانش» یا کدینگ، تأکید دارد. فوکو تأکید می‌کند که «چیزی مقدم بر دانش وجود ندارد»، بلکه دانش «یک هم‌نشست کاربردی»<sup>۲۵۷</sup> است؛ «سازوکاری [دیسپوزیتیفی] برآمده از گزاره‌ها و رویت‌پذیری‌ها»<sup>۲۵۸</sup> (Deleuze, 1988: 51). در اینجا، از واژه «سازوکار (مکانیسم)» معادل با دیسپوزیتیف استفاده شده که به موجب آن، ممکن است، درمیان‌بودگی<sup>۲۵۹</sup> گزاره‌ها و رویت‌پذیری‌ها دریافت نگردد. بازشناسی رابطه میان یک گزاره (کلمه) و امر رویت‌پذیر (چیز/شیء<sup>۲۶۰</sup>)، یا بدنی (تجربه‌کردن چیزها/اشیاء) است، یا گفتمانی (معنی کلمه). ما در این مرحله،

نباید درباره مسأله بازنمایی بحث کنیم، اینکه آیا کلمات/گفتمان‌ها، امر واقعی<sup>۲۶۱</sup> را بازنمایی می‌کنند؟؛ بلکه در عوض، باید بپذیریم که باید رابطه معناداری میان **کلمه** و **چیز/شیء** وجود داشته باشد تا تأثیر یا جلوه لازم حاصل شود.

## حرف آخر

فوکو یقیناً از آشکالی از تأسیسات صحبت می‌کند که برآمده از فرایندهای تنظیم‌گر نهادینه‌شده و ریشه‌دار، یعنی فرایندهای طرد و شمول به‌میانجی فضا، هستند. یک تأسیسات نهادی مشتمل بر هم فرایندهای گفتمانی (در شکل امر گفته‌شده) است و هم فرایندهای غیرگفتمانی (در شکل امر ناگفته)؛ و ما از قبال نظریه معماری می‌دانیم که «هنجارها، از دیوارها صحبت می‌کنند»؛ چه در تالار شهر<sup>۲۶۲</sup> چه در خانه‌ها. نکته اصلی اینست که ایدئولوژی‌ها و سوژه‌شدن‌ها<sup>۲۶۳</sup> «همواره سازمان یا سیستمی (دیسپوزیتیوی) (پی‌نوشت ۱۴) که در متن آن عمل می‌کنند را فرض و مسلّم می‌گیرند» (Deleuze, 1988: 29)، و یکی از این دیسپوزیتیف‌ها اینست که تجلیات فضایی<sup>۲۶۴</sup> باید علائم و نشانه‌هایی برای تداعی «امر به‌هنجار»، «امر درستی که باید اینجا و حالا انجام گیرد»، تنبیه/مجازات، نظارت و امثالهم باشند. فضا، مثلاً در نمونه زندان، از مجرای «فرم امر رویت‌پذیر، در تقابل با فرم هرآنچه می‌تواند بیان شود (گزاره‌پذیر باشد)» (p.29) کار می‌کند. همانند زندان‌ها، فضا مندی شهرها هم مبتنی بر «توزیع [شهروندان] [در فضا]»، «نظم‌دهی [شهروندان] در زمان»، و «ترکیب [شهروندان] در فضا-زمان» (p. 71) در زندگی روزمره‌شان - برای طرد یا کارکردن‌شان - است. این حالت‌مندی‌های فیزیکی<sup>۲۶۵</sup> نیازمند دیسپوزیتیف‌های معطوف به عرصه اجتماعی هستند.

بنابراین، آیا دیسپوزیتیف، چنانکه که برنر (1994) استدلال می‌کند، عملیات‌ها و عملکردهای یک سیستم معین و مفروض است؟ می‌توان گفت که مولفه‌های یک دیسپوزیتیف فضایی (معماری، مادیت‌بخشی به فضا، چیزها/ابژه‌ها در فضا) در قامت یک مجموعه/کل، نیات و مقاصد عملکردگرایانه (نظم رفتاری و انضباط بدنی) دارند. اما، سایر دیسپوزیتیف‌ها، رابطه‌ای هستند و وابستگی به موقعیت دارند، چون چنانکه فوکو می‌گوید، همواره پای مجموعه‌هایی از نیروهای گفتمانی و غیرگفتمانی تأثیرگذار درکار است؛ نیروهای موقعیت‌مند زمینه‌گرا و درهم‌آمیخته با تاریخ، بدن‌ها، نظامات دلالت‌گری و غیره. شکلی تأویل‌یافته از گفته فوکو اینست که دیسپوزیتیف هم همچون قدرت، «تنها هنگامی موجودیت دارد که به کار بسته شده و به مرحله عمل درآید» (Foucault, 1982: 219).

دیسپوزیتیف، پدیده‌ای رابطه‌ای است؛ کلی که مولد تأثیر (جلوه) است، اما، اکثر مفسران در خصوص اینکه چگونه این تأثیر یا جلوه را تولید می‌کند، ابهام دارند. فوکو، چنانکه پیش از این ذکر شد، بیان می‌کند که در اواخر قرن ۱۸، استفاده از آرایش‌ها و ترتیبات فضا (مستعدسازی فضا)، برای اهداف اقتصادی-سیاسی (سلامت و تولید) و اجتماعی-سیاسی (انضباط، نظم و اخلاق‌مداری) بوده است. فضای دیسپوزیتیف نمی‌توانست و نمی‌تواند بدون منظومه‌ای خاص از امر گفتمانی و امر غیرگفتمانی، تأثیر یا جلوه‌ای داشته باشد. این منظومه، توسط چیزهایی همچون تجارب (از جمله تجارب بدن‌مند) و نظامات جمعی برآمده از دلالت‌گری‌ها شکل می‌گیرد و به مردم درباره چگونگی استفاده از فضا «می‌گوید». مردم ممکن است هنجارمندی فضایی‌شده<sup>۲۶۶</sup>، طراحی منضبط‌کننده، یا معنای اجتماعی-سیاسی مکان‌ها و چیزها/اشیاء را بازشناسند، و فوکو به‌درستی توقع هرمنوتیک وجود یک «خواننده» آگاه و هوشیار را زیر سؤال می‌برد. اما با این حال، فضا هنوز نیازمند «مجاب‌کردن» است («معمار هیچ قدرتی بر من ندارد»)، و بنابراین، باید- دست‌کم- «چیزی»<sup>۲۶۷</sup> را برای سوژه مستقر در خود بازنمایی کند. چنانکه فوکو می‌گوید، دیسپوزیتیف، مجموعه (کلی) مرگب از عناصر، و روابط میان این عناصر (معماری، نمودارمندی، تفکیک/تقسیم‌بندی حیات اجتماعی، گفتمانی برآمده از بیماری‌ها و منابعش، امر گفته‌شده و امر ناگفته) است. در بین فضا و بدن/سوژه، باید چیزی در کار باشد تا آپاراتوس (نهادینه‌شده) را



به اجرا درآورد، و آن چیز، یک گفتمان یا نظامات جمعی بر آمده از دلالت‌گری، منبعث از مثلاً سلامت، به‌هنجارسازی، عقل یا حقیقت است. بدون یک معنا-بازنمایی<sup>۲۶۸</sup> (چه به‌عنوان بایگانی فرهنگی، نمادین، گفتمانی و چه بایگانی بدنی)، نه می‌توان تأثیر فضا را قاطعانه یا حتی عقلایی انتظار داشت و نه می‌توان پیش‌بینی درستی از آن تأثیر (جلوه) داشت. باید نظامات دلالت‌گری (اخلاق فردی، اخلاق جمعی، امر مُعین و مفروض، امر به‌هنجار و ...) و یک «خوانش» از فضا معطوف به این دلالت‌گری، وجود داشته باشد تا فضا را آرایش داده و مستعد کنشی خاص کنند.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱) در ترجمه انگلیسی‌ای که اخیراً از سخنرانی‌های فوکو با عنوان «امنیت، قلمرو و جمعیت»<sup>۲۶۹</sup> منتشر شده، او در واقع از نوعی «آپاراتوس» صحبت می‌کند که برنر درباره آن می‌گوید: «یک آپاراتوس انتظام‌بخش تنظیم‌گر که از .... جلوگیری می‌کند» (2007: 69).
- ۲) در اینجا، ترجمه رابینو، واژه grouping (گروه‌بندی) است (2003: 51).
- ۳) در اینجا، ترجمه رابینو، واژه network (شبکه) است (2003: 51).
- ۴) در اینجا، ترجمه رابینو، دوباره واژه network (شبکه) است (2003: 51).
- ۵) جمله اینگونه ادامه می‌یابد: «اما، او هرگز نمی‌گوید که آیا امر غیرگفتمانی را می‌توان به یک گزاره تقلیل داد یا خیر...». ترجمه دامارکی می‌گوید: «پرسش در خصوص ارجحیت، مسأله‌ای اساسی است: گزاره، ارجحیت دارد، و بعداً خواهیم دید که چرا. اما، ارجحیت، هرگز به معنی تقلیل‌دادن نیست» (Deleuze, 2004: 67).
- ۶) در اینجا، مترجم عبارت social apparatus (آپاراتوس اجتماعی) یا apparatus (آپاراتوس) را ترجیح می‌دهد (1992: 159).
- ۷) و البته، بدین ترتیب، نهادها در قامت «آپاراتوس» یا به‌مثابه نوعی «دستگاه فنی» (technical device) برای پرکتیس، عمل می‌کنند؛ مثلاً در اعمال آیین‌ها و تشریفات مذهبی یا اگر صحبت از کشورها/مکان‌هایی است، که در آنها، بُریدگی‌ها و شکستگی‌ها می‌تواند به معنی تنبیه/مجازات یا مرگ باشد.
- ۸) «دیسپوزیتیف، هم‌نشست یا agencement را نمی‌توان به‌عنوان چیزی که توسط فرم منفردی از اندیشه، فهم می‌شود، یا در متن فرم منفردی از اندیشه سازمان یافته و تداعی می‌شود، تلقی کرد» (Osborne and Rose, 1998: 49).
- ۹) سازوبرگ (equipment)، یک «ابزار» (tool) یا «آپاراتوس» است، اما، تنها در صورتی مستعد و قابل‌عرضه برای استفاده است که نحوه استفاده از آن را بدانیم یا به اثرات و جلوه‌های خاص آن تمایل داشته باشیم.
- ۱۰) یادآوری امکان‌ناپذیری یک بازنمایی خالص، منطقی و مطلق (Colebrook, 1999) که فوکو از آن کاملاً آگاه بود (Foucault, 1983).
- ۱۱) یا چنانکه دری‌فوس و رابینو<sup>۲۷۰</sup> گفته‌اند: «فوکو از زبان برای تبیین فهمی از موقعیتی که ما را به کنش وا می‌دارد، استفاده می‌کند» (1986: 114).
- ۱۲) در خصوص زندگی‌باوری شهری<sup>۲۷۱</sup>، به مقاله پلاگر (2006) مراجعه کنید.

- (۱۳) پیشنهادی در خصوص ترجمه واژه dispositif از سوی سورن گوسویگ آلسن<sup>۳۲</sup> مترجم آثار فوکو (۱۹۸۰) به دایمارکی.
- (۱۴) دلوز در اینجا از واژه dispositif استفاده می‌کند.

## منابع و مأخذ

- Amin, A. and Thrift, N. (2002) *Cities: Re-imagining the Urban*. Cambridge: Polity.
- Barthes, R. (1999) *I tegnets tid* [In the Time of the Sign]. Oslo: Pax forlag.
- Brenner, N. (1994) 'Foucault's New Functionalism', *Theory & Society* 23: 679-709.
- Christensen, G. and Andersen, N.Å. (1999) 'Spisningens sygeliggørelse' ['The Sickness of Eating'], *GRUS* 59: 23-44.
- Colebrook, C. (1999) *Ethics and Representation: From Kant to Post-structuralism*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Deleuze, G. (1988) *Foucault*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Deleuze, G. (1992) 'What is a Dispositif?', in T.J. Armstrong (ed.) *Michel Foucault Philosopher*, pp. 159-68. New York: Harvester Wheatsheaf.
- Deleuze, G. (1995) *Negotiations*. New York: Columbia University Press.
- Deleuze, G. (1995 [1990]) *Negotiations*. New York: Columbia University Press.
- Deleuze, G. (2004 [1986]) *Foucault*. Copenhagen: Det lille Forlag.
- Dreyfus, H.L. and Rabinow, P. (1986) 'What Is Maturity? Habermas and Foucault on "What is Enlightenment?"', in D. Couzens Hoy (ed.) *Foucault: A Critical Reader*, pp. 109-22. Oxford: Blackwell.
- Flyvbjerg, B. (1991) *Magt og rationality* [Power and rationality]. Copenhagen: Akademisk Forlag.
- Foucault, M. (1977) *Overvågning og straf*. København: Rhodos Forlag.
- Foucault, M. (1978 [1976]) *Seksualitetens historie 1. Vilje til viden* [Histoire de la sexualité 1, La volonté de savoir]. Copenhagen: Rhodos Bibliotek.
- Foucault, M. (1980) *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972-1977*, ed. C. Gordon. New York: Pantheon.
- Foucault, M. (1982) 'The Subject and Power', in H.L. Dreyfuss and P. Rabinow (eds) *Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics*, pp. 208-26. New York: Harvester Press.
- Foucault, M. (1983) *This Is Not a Pipe*. Berkeley: University of California Press.
- Foucault, M. (1984) 'Space, Knowledge and Power', in P. Rabinow (ed.) *The Foucault Reader*, pp. 239-56. London: Penguin Books.
- Foucault, M. (1986) *The History of Sexuality: The Care of the Self*. New York: Random Press.
- Foucault, M. (1989) *Foucault Live*. New York: Semiotext(e).
- Foucault, M. (1994) 'The Birth of Social Medicine', in *Power: Essential Works of Michel Foucault 1954-1984*, ed. J.D. Faubion, pp. 134-56. New York: The New Press.
- Foucault, M. (1998a) 'On the Archeology of the Sciences: Response to the Epistemological Circle', in *Aesthetics, Method, and Epistemology*, ed. J.D. Faubion, pp. 297-335. New York: The New Press.
- Foucault, M. (1998b) 'Theatrum Philosophicum', in *Aesthetics, Method, and Epistemology*, ed. J.D. Faubion, pp. 343-68. New York: The New Press.
- Foucault, M. (2000) *Klinikkens fødsel* [Naissance de la clinique]. Copenhagen: Hans Reitzels Forlag.
- Foucault, M. (2003) 'Society Must Be Defended'. *Lectures at Collège de France 1975-1976*. New York: Picador.

- Foucault, M. (2007) *Security, Territory, Population. Lectures at the Collège de France 1977–78*. New York: Palgrave Macmillan.
- Genocchio, B. (1996) 'Discourse, Discontinuity, Difference: The Question of "Other" Spaces', in S. Watson and K. Gibson (eds) *Postmodern Cities and Spaces*, pp. 35–46. Oxford: Blackwell.
- Gromark, S. (1987) *Fänglande Arkitektur [Prisoning Architecture]*. Göteborg: Bokförlaget Korpen.
- Gunder, M. (2003) 'Passionate Planning for the Others' Desire: An Agonistic Response to the Dark Side of Planning', *Progress in Planning* 60: 235–319.
- Hegna, K. (1998) "Lykkelige byer" – Materie, ideologi og diskurs i Kristiania ["Fortunate Cities" – Material, Ideology and Discourse in Kristiania)], *Sosiologisk Årbok 2.Aargang 3.2*: 117–53.
- Hetherington, K. (1997) *The Badlands of Modernity: Heterotopia and Social Ordering*. London: Routledge.
- Hillier, J. (2002) *The Shadows of Power*. London: Routledge.
- Hillier, J. (2003) 'Agonizing over Consensus – Why Habermasian Ideals Cannot Be "Real"', *Planning Theory* 2(1): 37–59.
- Hillier, J. (2006) 'Assemblages of Justice? From the Ghost Ships of Graythorp to a UK Ship Recycling Strategy', paper for Conference on Democratic Network Governance, Roskilde, Denmark, 2–3 November.
- Hillier, J. (2007) *Stretching beyond the Horizon: A Multiplanar Theory of Spatial Planning and Governance*. London: Ashgate.
- Hjelmar, U. and Germer, S. (1994) 'Hermeneutik som retorik' ['Hermeneutics as Rhetoric'], *GRUS* 42: 91–103.
- Huxley, M. (2006) 'Spatial Rationalities: Order, Environment, Evolution and Government', *Social & Cultural Geography* 7(5): 771–87.
- Joyce, P. (2003) *The Rule of Freedom: Liberalism and the Modern City*. London: Verso.
- May, T. (1993) *Between Genealogy and Epistemology*. Philadelphia: Pennsylvania State University Press.
- May, T. (2006) *The Philosophy of Foucault*. Chesham: Acumen.
- Osborne, T. and Rose, N. (1998) 'Governing Cities', in E.F. Isin, T. Osborne and N. Rose, 'Governing Cities. Liberalism, Neoliberalism, Advanced Liberalism', Urban Studies Programme, Working Paper No. 19, York University, Toronto, Canada.
- Osborne, T. and Rose, N. (1999) 'Governing Cities: Notes on the Spatialization of Virtue', *Environment & Planning D: Society & Space* 17: 737–60.
- Osborne, T. and Rose, N. (2004) 'Spatial Phenomenonics: Making Space with Charles Booth and Patrick Geddes', *Environment & Planning D: Society & Space* 22: 209–28.
- Philo, C. (2000) 'Foucault's Geography', in M. Crang and N. Thrift (eds) *Thinking Space*, pp. 205–38. London: Routledge.
- Pløger, J. (2002) 'Byfællesskab – sprængningen af et spatialt dispositiv' ['Urban Community – The Dissolution of a Spatial Dispositive'], *Distinktion* 4: 63–76.
- Pløger, J. (2006) 'In Search of Urban Vitalis', *Space & Culture* 9(4): 382–99.

- Rabinow, P. (1989) *French Modern: Norms and Forms of the Social Environment*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Rabinow, P. (2003) *Anthropos Today. Reflections on Modern Equipment*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Rabinow, P. and Rose, N. (2003) 'Foucault Today', in P. Rabinow and N. Rose (eds) *The Essential Foucault: Selections from the Essential Works of Foucault, 1954–1984*, pp. vii–xxxv. New York: New Press.
- Raffnsøe, S. (1999) 'Michel Foucaults dispositionelle magtanalytik' ['Michel Foucaults Dispositive Analytic of Power'], *GRUS* 59: 45–70.
- Schmidt, L.-H. and Kristensen, J.E. (eds) (1986) *Foucaults blik [Foucault's Gaze]*. Aarhus: Modtryk.
- Soja, E. (1996) *Thirdspace*. Oxford: Blackwell.
- Teysot, G. (1980) 'Heterotopias and the History of Spaces', *History/Theory/Criticism a+u*, October, pp. 80–100.
- Tonkiss, F. (2005) *Space, the City and Social Theory*. Cambridge: Polity.
- Tygstrup, F. (2006) 'Vidensarkæologi og rumanalyse' ['The Archaeology of Knowledge and Spatial Analysis'], in C. Thau (ed.) *Filosofi og arkitektur*, pp. 157–80. København: Kunstakademiets Arkitektskole.
- Valverde, M. (2007) 'Genealogies of European States: Foucauldian Reflections', *Economy & Society* 36(1): 159–78.
- Wennam, M. (2003) "'Agonistic Pluralism" and Three Archetypal Forms of Politics', *Contemporary Political Theory* 2: 165–86.
- Wright, G. and Rabinow, P. (1982) 'Spatialization of Power: A Discussion of the Work of Michel Foucault', *Skyline*, March, pp. 14–15.
- Yiftachel, O. (1996) 'The Dark Side of Modernism: Planning as Control of an Ethnic Minority', in S. Watson and K. Gibson (eds) *Postmodern Cities and Spaces*, pp. 216–42. Oxford: Blackwell.

---

<sup>1</sup>- Foucault's Dispositif and the City

<sup>2</sup>- John Pløger

<sup>3</sup>- urban planning

<sup>4</sup>- bio-politics

<sup>5</sup>- dispositif

<sup>6</sup>- space and discipline

<sup>7</sup>- disciplinarian forces

<sup>8</sup>- power, knowledge and space

<sup>9</sup>- healthy city

<sup>10</sup>- Panopticon

<sup>11</sup>- the social

<sup>۱۲</sup>- Confinement of deviants: فوکو بر این باورست که جامعه مدرن، انحراف (deviance) را به هر نوع کنشی که خارج از محدوده هنجارها و نرّم‌های اجتماعی باشد، اطلاق می‌کند. در نتیجه برای اعمال انضباط اجتماعی در جامعه مدرن، یک مجرم، یک دیوانه، یک بیمار و ... که

هر یک به نوعی از هنجار جامعه فاصله گرفته‌اند، باید به ترتیب راهی نهادهای انضباطی و منضبط‌کننده همچون زندان، تیمارستان و بیمارستان شوند.

۱۳- bio-politics (political control of the body): در منظومه فکری فوکو، بدن مدیوم و واسطه‌ای است که از طریق آن قدرت اعمال می‌شود، نظارت خود را برقرار کرده، نظم خود را تحمیل نموده و به انسان و به زندگی او دسترسی پیدا می‌کند.

14- apparatus of normalization

۱۵- diagram: اگر پیدایش هر چیز در واقع «ورود نیروها به صحنه» است، پس می‌توان نتیجه گرفت که چیزها را نیروها و در نسبت قرار گرفتن آن‌ها با یکدیگر به وجود می‌آورند. در هستی‌شناسی نیچه‌ای، نیروها، شکل‌دهنده‌ی جهان‌اند و چیزی غیر از نیروها وجود ندارد. سیلان و شدن، در واقع حرکت بی‌وقفه نیروهاست؛ حرکتی که باعث برخورد، ستیزه و «در نسبت قرار گرفتن» نیروها می‌شود. این نیروها و تأثیرات آنها بر هم است که جهان قابل‌ادراک را می‌سازد. صورت هر پدیده یا رویداد، حاصل نقشه‌ای است که ارتباط این نیروها با یکدیگر به وجود می‌آورد و فوکو این نقشه را «نمودار» می‌خواند. هر نمودار نیرو، شکلی است که نیروها در نسبت‌شان با یکدیگر می‌سازند. نزد فوکو، تاریخ در گسست‌هایش اهمیت می‌یابد و تاریخ‌نگار باید نقاط شدت‌وضع نیروها را دریابد و تاریخ را نه بر حسب توالی، پیوستگی و رابطه علی، بلکه بر حسب پیشامد، تکنیکی و گسست بنویسد. دوران‌هایی که فوکو در بررسی‌هایش به آنها می‌پردازد، یگانه و منحصر به فردند که هر کدام توسط نموداری تکین شکل گرفته‌اند. تاریخ واقعی یا تبارشناسی، رسم نمودار نیروهای هر رویداد و فهم روند عملکرد نیروهایی است که در آن رویداد مسلط شده‌اند یا تحت سلطه قرار گرفته‌اند (برگرفته از نوشتاری با عنوان «سرگذشت اکنون؛ تبارشناسی و هستی: فوکو و ایده‌هایی درباره تاریخ» نوشته علی خدادادی، ماهنامه سوره، شماره ۱۲، ۱۳۹۲).

۱۶- gaze: فوکو در آثار خویش، و مشخصاً در کتاب «مراقبت و تنبیه»، از گسست میان قدرت پیشامدرن و قدرت مدرن سخن می‌گوید. قدرت پیشامدرن همچون صحنه آمفی‌تئاتری است که بازیگر اصلی آن پادشاه/حاکم/امپراتور است؛ او بر صحنه پُر نور نمایش می‌درخشد و توده‌ها همچون تماشاچیانی منفعل و خاموش در تاریکی سالن نمایش به شکوه قدرت وی خیره شده‌اند. سازوکار قدرت در نوری شفاف عمل می‌کند. در اینجا، بژه نگاه، همان پادشاه/حاکم و قدرت اوست، نه توده‌ها. زندگی توده‌ها از شعاع چنین قدرتی بیرون است و نظارت پیوسته و فراگیری بر آنها وجود ندارد. در دوران مدرن، صحنه روشنایی جابجا می‌شود؛ جابجایی قلمروهای دیدن و دیده‌شدن. گویی جهت نور از صحنه نمایش به جایگاه تماشاچی/زندگی توده‌ها چرخش می‌کند؛ بدین ترتیب، ماشین قدرت به درون تاریکی می‌خزد و توده‌ها/تماشاچیان به جلو چشم می‌آیند؛ آن نوع دیالکتیک تاریکی-روشنایی که در دوره پیشامدرن سیطره داشت، معکوس می‌شود. دوران پیشامدرن، دوران در معرض چشم‌نهادن تعداد انگشت‌شماری از چیزها در مقابل دیدگان توده کثیری از انسان‌ها بود و این مسأله‌ای بود که معماری معابد، تئاترها و سیرک‌ها بدان پاسخ می‌داد. عصر مدرن، مسأله‌ای متضاد را مطرح ساخت و نگاه خیره و دائمی به توده‌ای عظیم را برای تعدادی قلیل یا حتی برای یک نفر ممکن ساخت. به زعم فوکو، این معکوس شدن جهت نور، برای بهتر دیدن نیست، بلکه برای بهتر دیده‌شدن است؛ قدرت مدرن از طریق شفافیت عمل می‌کند؛ قدرت مدرن رؤیای یک جامعه شفاف، مرئی و خوانا در هر یک از جزئیاتش را دارد؛ رویایی مبنی بر اینکه دیگر هیچ منطقه تاریکی وجود نداشته باشد. در جهان مدرن، ما همواره و همه‌جا احساس می‌کنیم در حال دیده‌شدن هستیم؛ ما با امپراطوری یک نگاه خیره‌ی به‌هنجار ساز مواجه‌ایم. بدین ترتیب، آزادی سوژه، سلب شده و اثرات دائمی و نابودکننده‌ای زیر سایه سنگین نگاه خیره‌ی دیگری در شخصیت سوژه جاری می‌شود و ضمن تحت‌الشعاع قراردادن آزادی افراد، آنها را در چنگال رابطه قدرت، گرفتار می‌کند. این نگاه خیره‌ی به‌هنجار ساز، نظارتی است که می‌توان افراد را از طریق آن طبقه‌بندی کرد، تنبیه نمود و مورد قضاوت قرار داد. درون‌مایه‌ی نگاه خیره با روابط قدرت و سلطه درهم‌آمیخته است. مثلاً در پزشکی قرن هجدهم، مفهوم «دکتر حرفه‌ای» به وجود آمد؛ شخصی به‌زعم فوکو، با «نگاه خیره پزشکی» به بیمار می‌نگریست و با نگرشی غیرانسانی، بیمار را نه یک شخص، بلکه فقط مجموعه‌ای از اعضای بدن در نظر می‌گرفت. به باور فوکو، نگاه خیره پزشکی، ربطی به وفاداری به حقیقت ندارد. این نگاه خیره یک نگاه خیره سلطه‌جوست (برگرفته از دو منبع: ۱- نوشتاری با عنوان «امپراطوری نگاه خیره» نوشته عارف دانیالی، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی، شماره ۲۹، ۱۳۹۸؛ و ۲) نوشتاری با عنوان «رابطه قدرت و خشونت نگاه» نوشته رجبعلی عسکرزاده و مریم موسوی، فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه، شماره ۱، ۱۳۹۵).

17- dark side of planning power

18- ethnic segregation

19- opinion manipulation

20- heterotopia

21- spaces of otherness

22- spaces of agonism

23- spatialization

24- urban politics and planning

25- the articulated

۲۶- discourse: گفتمان به معنی تجلی زبان در گفتار یا در نوشتار است و می‌توان آن را به عنوان نمایان‌گر تبیین زبان در ورای جمله، کلمات و عبارات دانست و در علایم و کنش‌های غیرکلامی و کلیه ارتباطات میان افراد نیز جست‌وجو کرد. فوکو بر این عقیده است که گفتمان‌ها

غیرقابل تقلیل به زبان، سخن و گفتار هستند؛ آنها سازنده موضوعات بوده و در فرایند این سازندگی، مداخله خود را پنهان می‌دارند. گفتمان، تولید دانش به کمک زبان است، ولی خودش از مجرای عمل یا پرکتیس (discourse practice) تولید می‌شود؛ پرکتیس تولیدکردن معنا. از این رو، معانی و مفاهیم نه از درون زبان، بلکه از درون اعمال تشکیلاتی و ارتباطات اجتماعی-سیاسی افراد با یکدیگر، حاصل می‌شوند. از آنجا که تمام پرکتیس‌های اجتماعی حاوی معنا هستند، پس تمام پرکتیس‌ها، سویه‌ای گفتمانی دارند.

گفتمان، اصلی است که هم به عناصر غیرزبانی مرتبط است و هم به قاعده‌ها و قانون‌های زبان؛ از این رو، گفتمان، امری فرازبانی است. در نظر فوکو، گفتمان نقطه تلاقی قدرت و دانش است. هر رشته خاصی از دانش در هر دوره خاص تاریخی، مجموعه‌ای از قواعد و قانون‌های ایجابی و سلبی را دارد که معین می‌کند درباره چه چیزهایی می‌توان بحث کرد (شمول آنچه در داخل گفتمان است) و درباره چه چیزهایی، نمی‌توان بحث کرد (طرد آنچه بیرون از گفتمان است). همین قواعد و قانون‌های نانوشته، که در عین حال بر هر گفتار و نوشتاری حاکمند، گفتمان آن رشته خاص در آن دوره خاص تاریخی هستند. به عقیده فوکو، گزاره (statement)، کوچک‌ترین واحد هر گفتمان است و یا به عنوان قلمرو عمومی گزاره‌ها، یا گروهی منفرد از گزاره‌ها، یا به‌عنوان پرکتیس تنظیم‌شده‌ای که تعداد مشخص از گزاره‌ها را توضیح می‌دهد، به کار می‌رود. گفتمان، شامل یک گزاره نیست، بلکه مجموعه‌ای از گزاره‌ها است که با موضوعی (ابژه) واحد سروکار دارند. چندین گزاره سازگار با هم در کارند تا چیزی را شکل دهند که فوکو آن را «صورت‌بندی گفتمانی» (discursive formation) می‌خواند. آنها به یک موضوع اشاره می‌کنند، شیوه یکسانی دارند و از استراتژی، یا الگوی نمادی یا سیاسی مشترکی حمایت می‌کنند. گزاره‌های یک صورت‌بندی گفتمانی لازم نیست همگی یکسان باشند، ولی روابط و تفاوت‌های میان آنها باید قاعده‌مند و منظم باشند. فوکو این را «انتظام/قاعده‌مندی در پراکندگی» (Regularity in dispersion) می‌نامد؛ هر زمان که بتوان میان شماری از گزاره‌های هر چند پراکنده چنین نظم و انتظامی را توصیف کرد، آنگاه خواهیم گفت که ما با صورت‌بندی گفتمانی سروکار داریم.

چهار عنصر اصلی هر گفتمان عبارتند از ابژه، سوژه، مفاهیم و استراتژی‌ها. مثلاً در گفتمان روانپزشکی، جنون به عنوان ابژه مطرح است و گفتمان درباره آن سخن می‌گوید. روانپزشک به‌عنوان سوژه درباره جنون (ابژه) سخن می‌گوید. البته ممکن است قاضی، پلیس و شهردار و بقیه هم درباره جنون سخن بگویند، اما آن سخنی جدی تلقی می‌شود که از جایگاهی در درون گفتمان به گوش برسد. مثلاً جمله "درست رانندگی کن"، یک گزاره است که می‌تواند عامیانه و از طرف پدری به فرزندش باشد، و یا به عنوان یک کنش کلامی جدی (serious speech act) از سوی یک پلیس به یک راننده خاطی باشد. فوکو برای ارجاع به مفهوم گفتمان، به نوع دوم یعنی یک گزاره/کنش کلامی جدی ارجاع دارد که متناسب با گروهی از نشانه‌ها و علائم در درون خود گفتمان است. مفاهیمی در درون گفتمان روانپزشکی مانند رفتار نامتعادل، فقدان خرد، و ... مفاهیمی هستند که از طریق آنها، سوژه‌ها ذیل نظریات و دیدگاه‌های کلان تری قرار می‌گیرند که فوکو نام استراتژی بر آنها می‌نهد. یک تحلیل‌گر گفتمان در تحلیل خود ممکن است به یکی از این عناصر چهارگانه بپردازد و عناصر دیگر را به طور گذرا بررسی نماید. مثلاً فوکو در کتاب «تاریخ جنون» عمدتاً بر ابژه متمرکز است و در کتاب «پیدایش کلینیک» بر سوژه متمرکز دارد و در کتاب «نظم اشیاء» بر مفاهیم و استراتژی‌ها نظر دارد.

رویه‌ها/پرکتیس‌های گفتمانی، روش‌هایی هستند که در آنها گزاره‌ها تولید می‌شوند تا به ابژه‌ها ارجاع دهند، موقعیت سخن‌گویان (سوژه‌ها) را مشخص سازند و مفاهیم را به کار ببرند و استراتژی‌ها را روشن سازند. رویه‌های گفتمانی در ارتباط با رویه‌های غیرگفتمانی عمل می‌کنند تا گزاره‌ها را تولید کنند. با این حال، در دیرینه‌شناسی، این رویه‌های گفتمانی هستند که برای ساختن ابژه و یا دیگر عناصر گفتمان، رویه‌های غیرگفتمانی را به کار می‌گیرند و فعال می‌سازند. ساختمان یک بیمارستان یک عنصر غیرگفتمانی است که در آن رویه‌ها/پرکتیس گفتمانی مراقبت پزشکی می‌تواند شکل گیرد. عناصر و رویه‌های غیرگفتمانی مجموعه‌ای از پرکتیس‌ها، اتفاقات ساختارها، روابط و شرایطی هستند که در ظهور گفتمان تأثیر می‌گذارند. بیماری جذام، گسترش رفتارهای بزهکارانه، آب‌وهوای نامطلوب، آفت محصولات کشاورزی، تولید سرمایه‌دارانه و ... همگی عناصر غیرگفتمانی هستند که برای مثال گفتمان حبس را متأثر می‌سازند.

گفتمان‌ها می‌توانند در هم‌افزایی یا تضاد و تخاصم با هم قرار گیرند. فوکو در جست‌وجوی مبانی وحدت یک صورت‌بندی گفتمانی خاص، اصل وحدت‌بخش را در «نظام دانایی» یا «ایبستمه» آن گفتمان می‌یابد. بر این اساس، فوکو سعی کرد تا ایبستمه‌ها یا معرفت‌های پایه‌ای اعصار مختلف را از هم متمایز سازد، که به طور قراردادی، آنها را عصر رنسانس (تا ۱۶۶۰)، عصر کلاسیک (تا ۱۸۰۰) و عصر مدرنیته (تا ۱۹۵۰) نامید. ایبستمه شباهت و تمثیل را سامان‌بخش گفتمان رنسانس و ایبستمه بازنمایی را ویژگی گفتمان کلاسیک ذکر کرد، و ایبستمه انسان را سامان‌بخش گفتمان مدرن نامید.

فوکو در دوره‌ای، گفتمان را ذیل مفهوم بزرگ‌تر «ایبستمه» (کل روابطی که در یک عصر خاص، وحدت‌بخش پرکتیس‌ها و کردوکارهای گفتمانی هستند؛ یعنی مجموعه روابطی که در یک عصر خاص می‌توان میان علوم مختلف یافت به شرط آنکه آن علوم را در سطح قواعد گفتمانی تحلیل کنیم)، در دوره دیگری ذیل مفهوم «آرشیو» (بایگانی: ردپاهای مادی به‌جامانده از یک دوره تاریخی یا فرهنگ که با بررسی این ردپاها می‌توان امور متقدم تاریخی یک دوره را ساخت) و در دوره آخر (دوره تبارشناسی)، ذیل مفهوم «دیسپوزیتیف» (برخلاف ایبستمه و آرشیو، هم ترکیبی از عناصر نامتجانس است و هم ماهیت ربط بین این عناصر نامتجانس. دیسپوزیتیف شامل ایبستمه هم می‌شود، در حالی که ایبستمه صرفاً یک دیسپوزیتیف گفتمانی است) قرار می‌دهد. بنابراین، گفتمان نزد فوکو دامنه وسیعی دارد که از یک کنش شبه کلامی ساده تا یک پرکتیس اجتماعی پیچیده را دربرمی‌گیرد (برگرفته از دو منبع: ۱- نوشتاری با عنوان «فوکو، گفتمان و تحلیل گفتمان» نوشته

علی حاجلی، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، شماره ۴۲، ۱۳۹۵؛ و ۲- نوشته با عنوان «گفتمان در اندیشه فوکو»، نوشته اصغر سلیمی، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۲۱۹، ۱۳۸۸).

- 27- the visible
- 28- the material
- 29- the said (plans, texts, communication)
- 30- the unsaid (strategies, intentions with regard to effect and affect, prejudices)
- 31- lived discourses, institutionalized discourses and architectural discourses
- 32- planning's regulatory decisions
- 33- scientific statements
- 34- urban dispositif
- 35- technical
- 36- techniques of surveillance, registration, classification, division of inhabitants
- 37- exclusion from space
- 38- normalization forces
- 39- organized space
- 40- society of control
- 41- spatial (symbolic) expressions
- 42- space effect
- 43- text
- 44- intentional
- 45- collective schemes of values
- 46- discourse references
- 47- representation
- 48- language or word
- 49- single representational condition

۵۰- مهم‌ترین تفاوت میان فوکو و دیدگاه نشانه‌شناختی (مثلاً نزد سوسور)، نگاه گفتمانی وی است. او به جای زبان از گفتمان به‌مثابه یک نظام بازنمایی استفاده می‌کند. بنابراین مفهوم گفتمان از منظر فوکو، صرفاً یک مفهوم زبان‌شناختی نیست، بلکه گفتمان، تلاشی است برای فائق‌آمدن به تمایز سنتی زبان و پراکسیس. او معتقد است که معنا و اشکال معنایی، درون گفتمان ساخته می‌شوند. این دیدگاه فوکو که هیچ چیزی خارجی از گفتمان وجود ندارد، به این معنا نیست که او هستی مادی واقعی در جهان را نفی می‌کند، بلکه وی معتقد است که هیچ چیزی خارجی از حیطة گفتمان معنا ندارد نیست. اینکه اشیاء و کنش‌ها صرفاً در درون گفتمان معنا می‌یابند و ابژه دانش می‌شوند را می‌توان در دل نظریه برساختی معنا و بازنمایی قرار داد. فوکو نیز مانند نشانه‌شناسان نقش محوری برای بازنمایی قائل است؛ لیکن سعی می‌کند تمام عناصر و مولفه‌هایی که در بازنمایی نقش دارند تحت لوای گفتمان مورد کنکاش قرار دهد. بنابراین، او تعریفی بسیار گسترده‌تر از زبان برای گفتمان قائل می‌شود و آن را در بافتی تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد.

- 51\_ significative signs
- 52\_ culturalized body
- 53\_ sense of place
- 54\_ rules of conduct
- 55- assemblages
- 56- hidden meaning
- 57- pure naturalism
- 58- pure body
- 59- reading
- 60 - forms and norms

۶۱- eventualization: رخدادوارسازی در کلام فوکو، نقض بدیهیت و خودآشکارگی است؛ به معنی مرئی‌سازی یک تکینگی و غیرمعمول‌بودگی در فضا-مکان‌هایی که وسوسه توسل به یک ثابت تاریخی، یک منش بلافصل و بلاواسطه‌ی انسانی، و یک بدیهی‌انگاری‌ای که خودش را به‌شکلی یک‌دست و یکسان بر همه تحمیل می‌کند، دارند. رخدادوارسازی به معنی بازکشف و نقض ارتباطات، مواجهه‌ها، حمایت‌ها، ممانعت‌ها، بازی‌های قدرت، راهبردها، و امثالهمی است که در یک لحظه معین، آنچه بدیهی و خودآشکار به حساب می‌آید را شکل می‌دهند (1987, 104). رخدادوارسازی با مفهوم «موقعیت‌سازی» در منظومه فکری موقعیت‌سازان (سیتوایسینویست‌ها) و ارنست گی‌دبور به‌عنوان منادی این جنبش، ترادف معنایی زیادی دارد.

- 62- flows
- 63- fluxes
- 64- juxtapositions
- 65- folding
- 66- recognition
- 67- perception
- 68- Hillier



- 69- relational  
 70- complex open systems  
 71- collective schemes of significations  
 72- objective point of view  
 73- functionalist concept  
 ۷۴- basic unit: برنر، با تشریح دقیق اینکه چطور قطعات نامتجانس آنچه فوکو دیسپوزیتیف می‌خواند، در کنار یکدیگر قرار گرفته و جفت‌وجور می‌شوند، بر این باور است که فوکو «عملکرد» (function) را به‌عنوان مقدماتی‌ترین واحد دیسپوزیتیف‌های قدرت که او در کتاب «مراقبت و تنبیه» توصیف می‌کند، در نظر می‌گیرد؛ تقریباً به‌همان نحوی که فوکو، «گزاره» (statement) را به‌عنوان واحد بنیادین «صورت‌بندی گفتمانی» در کتاب «دیرینه‌شناسی دانش» در نظر می‌گیرد.م.
- 75- installing  
 76- disciplinarian apparatus  
 77- moral aspects of planned space  
 78- politicization  
 79- subjectification  
 80- Discipline and Punish  
 81- reform the moral  
 82- possibilities  
 83- exercising a normalizational authority  
 84- functionalist  
 85- the functionalist imperatives  
 86- plurality  
 87- multiplicity  
 88- constellations, connectedness, forms of relations, discourses at play, readings  
 89- inertia  
 90- will  
 91- visible and non-visible significations  
 92- technical  
 93- Rabinow  
 94- tools and devices  
 95- praxis  
 96- the politics of health was a politics of apparatus  
 97- connection  
 98- shifts of position  
 99- modifications of functions  
 100- formation  
 101- discursive practices  
 102- relations of discursive ensembles  
 103- institutionalization of discourses  
 104- disciplined body  
 105- normalization or normation  
 106- configurations  
 107- material/technical/textual forces  
 108- a machinic contraption  
 109- politics of health  
 110- subjection  
 ۱۱۱- government  
 112- the conduct of conduct  
 113- moralization  
 114- the non-discursive  
 115- knowledge-based practices  
 ۱۱۶- social technology: استفاده از منابع انسانی، فکری و دیجیتال برای نفوذ و تأثیرگذاری بر فرایندهای اجتماعی.م.
- 117- the nature of connections  
 118- schemes of signification  
 119- power  
 120- visibilities  
 121- What is a Dispositif?

122- structuring light

123- the visible and invisible

۱۲۴- دلوز در مقاله «دیسپوزیتیف چیست؟»، دیسپوزیتیف را در حکم کلافی می‌بیند که متشکل از خطوط متعددی است؛ یک کل چندخطی. این خطوط جهت‌های مشخصی را پی می‌گیرند و فرایندهایی را ردگیری می‌کنند. اولین خط، خطوط دیدن یا خطوط رویت‌پذیری هستند (آبزه‌های رویت‌پذیر)؛ دومین خط، خطوط گفتن و اظهارکردن‌اند. سومین خط، خطوط نیرو است که به نوعی تصحیح‌کننده خطوط پیشین هستند. خطوط نیرو، از خطوط دیدن به خطوط گفتن پس‌وپیش می‌شوند. خطوط نیرو هم رویت‌ناپذیرند و هم ناگفتنی. چهارمین و آخرین خط، خطوط سوزده‌شدن هستند؛ خطوطی که از بسته‌شدن دیسپوزیتیف توسط خطوط نیرو ممانعت می‌کنند؛ اینها خطوط گریزند و از خطوط قبلی، فرار می‌کنند. هم اربابان و صاحبان قدرت تحت شرایطی می‌توانند بدل به سوزده شوند و هم مطرودان و بردگان. در تحلیل هر دیسپوزیتیف، باید این خطوط را از هم باز کرد و تفکیک نمود.م.

125- lines of forces

126- lines of subjectification

127- Self

128- individuation

129- a permanent process of becoming

130- the archive

131- becoming an individual

132- truths of enunciation, truths of light and visibility, truths of power, truths of subjectifications

133- enunciation

۱۳۴- Physicalism: یک نظریه فلسفی است مبنی بر اینکه هر چیزی که وجود دارد قابل تقلیل به خواص فیزیکی است و هیچ چیزی به جز چیزهای فیزیکی/مادی وجود ندارد.م.

135- a deterministic device or technology

136- équipment

137- arrangement

138- relational

139- social field of action

140- materialities

141- representation

142- words and things

143- the articulable and the visible

144- recognized and the experienced

145- mute materiality of life, practice or agency

146- archives of experience (bodily, recognized)

147- the un-said and the say-able

148- conditions of possibility

۱۴۹- rupture: مفهوم گسست از کلیدی‌ترین مفاهیم در منظومه فکری فوکو است. فوکو همواره بر گسستگی‌های شناخت‌شناسانه در طول تاریخ تأکید می‌کرد. مقصود از گسست، باور به اینست که در سیر تاریخ، تغییر مسیرهای ناگهانی‌ای وجود دارد که در آن رژیم‌ها، ایده‌ها و شیوه‌های سازماندهی دانش تغییر می‌کند. فوکو برای توضیح این مسأله به تدوین نظریه‌ای درباره مبانی گسست اندیشه‌های نظام‌یافته می‌پردازد. برخلاف تاریخ‌نگاری سنتی که روند تاریخ را بر مبنای پیشرفت آگاهی یا غایت عقل تصور می‌کرد و در پی توصیف قانون‌مندی‌های تردیدناپذیر حاکم بر امور تاریخی بود، در نظریه گسست، سخن از گسست‌ها، شکاف‌ها، خلأها، تفاوت‌ها، و تغییرشکل‌هاست و نه استمرار، تداوم، تکامل، و توالی. برخلاف موزخان گذشته که می‌کوشیدند به گرایش‌ها، فرایندها و ساختارهای بنیادین و پایدار در تاریخ دست یابند و نوعی تداوم و پیوستگی را در تاریخ نشان دهند، شاهد ظهور نوع تازه‌ای از نگرش‌های تاریخی هستیم که روی ناپیوستگی تأکید دارد. در این نگرش، تاریخ، دستخوش گرایش‌ها و جریان‌های متداخلی است که نمی‌توان آن را تابع یک طرح خطی و یا قانونی واحد دانست. فوکو تحول از عصری به عصر دیگر را تکاملی و خطی نمی‌داند، بلکه گسستگی‌هایی در تاریخ را منظور می‌دارد که باعث برون‌رفت از عصری و ورود به عصری دیگر می‌شوند. در نتیجه، تاریخ اندیشه ناشی از گسست‌ها و تغییرشکل‌های روابط گفتمانی است نه استمرار، تداوم و تکامل اندیشه‌ها. فوکو در آثار خود به جای مفهوم پیشرفت و تداوم، مفهوم گسستگی‌های معرفت‌شناسانه (یا شناخت‌شناسانه) را به کار می‌برد. ایده گسست ارتباط تنگاتنگی با مفهوم ایپستمه (صورت‌بندی دانایی) دارد.م.

150- systems of appropriation and interaction

151- the archaeology over silence

152- Otherness

153- forms of 'dangerous' knowledge

154- event

155- language

- 156- meaning  
 157- internally consistent concepts  
 158- a controlled system of differences and dispersions  
 159- system of positivities  
 160- understanding [connaissance]  
 161- a hermeneutic problematic  
 162- meaning, signification, understanding  
 163- discourse/said  
 164- non-discursive/un-said  
 165- use-value  
 166- beings  
 167- readers  
 168- disposed and constructed  
 169- disposing  
 170- interpretation  
 171- truth, objectivity, the normal  
 172- forces of becoming  
 173- cognitive core  
 174- knowable object  
 175- consciousness  
 176- difference
- ۱۷۷- vitalism: باور به اینکه خاستگاه حیات، وابسته به نیرو یا اصلی است که متمایز از نیروهای صرفاً شیمیایی یا فیزیکی (مادی) است. ارگانیسمها بدون توسل به مؤلفه‌های غیرفیزیکی (غیرمادی) که به موجودات زندگی می‌بخشند، قابل تبیین نیستند و مؤلفه‌های غیرفیزیکی برای تبیین فرایند حیات ضروری‌اند. به عبارتی، یک نیروی حیاتی درونی، هدایت تمامی فعالیت‌های موجود زنده را به عهده دارد. موجودات زنده، تنها از عناصر مادی مانند اتم‌ها و مولکول‌های شیمیایی ناشی از آنها تشکیل نشده‌اند، بلکه یک عامل یا هویت غیرمادی وجود دارد که به نام نیروی حیات از آن یاد می‌شود.م.
- 178- folding and unfolding  
 179- vitalism of life  
 180- people  
 181- social fabric  
 182- Planned space  
 183- texture  
 184- The Birth of the Clinic  
 185- space, language and death  
 186- doctor's speaking gaze  
 187- a performative act  
 188- socio-spatiality of health and disease  
 189- primary spatialization  
 190- secondary spatialization  
 191- tertiary spatialization  
 192- modelling  
 193- realization  
 194- space of practice and imagination  
 195- demarcation  
 196- exclusion  
 197- politics and planning  
 198- Charles Booth  
 199- moral spatialization  
 200- will to knowledge  
 201- classifications  
 202- normal  
 203- a-normal  
 204- bio-medical episteme  
 205- The Politics of Health in the Eighteenth Century  
 206- diagrammatization of space  
 207- materialization of the use of space  
 208- Patrick Geddes  
 209- civic self  
 210- an intercessor of civic forms

- 
- 211- dispositional, generative rationalities  
 212- dispositif of space  
 213- polis  
 214- Greek agora  
 215- communicative democracy  
 216- pure sociability  
 217- spatial milieu of immanence  
 218- disposition of space  
 219- pure power  
 220- representation and language  
 221- meaning and interpretation  
 222- a problematic of the representative dispositif of space  
 223- pure (healthy) city  
 224- art of government  
 225- urban planning politics  
 226- collective equipments  
 227- pathogenic city  
 228- programme of hygiene
- ۲۲۹- medicalizable object: برگرفته از واژه medicalization که مفهومی جامعه‌شناختی است و به فرایندی اشاره می‌کند که طی آن بخش عظیمی از کنش‌های آدمی که از دیرباز در مقوله‌هایی خارج از حوزه طبابت و درمان مطرح و مطالعه می‌شده‌اند، تحت قلمرو و حوزه اقتدار پزشکی مدرن درمی‌آیند و از طریق تعاریف، ابزارها و مداخله‌های پزشکی کنترل و مدیریت می‌شوند. از نظریه پردازان مطرح در این خصوص می‌توان به ایوان ایلیچ (Ivan Illich) و خود فوکو اشاره کرد که رابطه قدرت و پزشکی را در تألیفات خود مورد مطالعه قرار داده‌اند.
- 230- politics of urban health  
 231- security  
 232- proletariat  
 233- regime of health  
 234- spatial purification process  
 235- techno-politics  
 236- illumination  
 237- classification of citizens  
 238- discursive options  
 239- the normal  
 240- social body  
 241- zoning  
 242- *Jeremy Bentham*  
 243- transparency  
 244- illumination  
 245- re-coding  
 246- a signifying ensemble  
 247- functional  
 248- linguistic problem  
 249- surplus  
 250- connotations  
 251- particular spaces of enunciations  
 252- significative potential  
 253- institutional speaking  
 254- surplus of the signifier  
 255- the growth of normalization means  
 256- symbolization  
 257- a practical assemblage  
 258- mechanism of statements and visibilities  
 259- the in-between  
 260- thing  
 261- the real  
 262- Town Hall  
 263- subjectivation  
 264- spatial expressions  
 265- physical modalities

- 
- 266- spatialized normativity  
267- something  
268- meaning-representation  
269- Security, Territory, Population  
270- Dreyfus and Rabinow  
271- urban vitalism  
272- Søren Gosvig Olesen